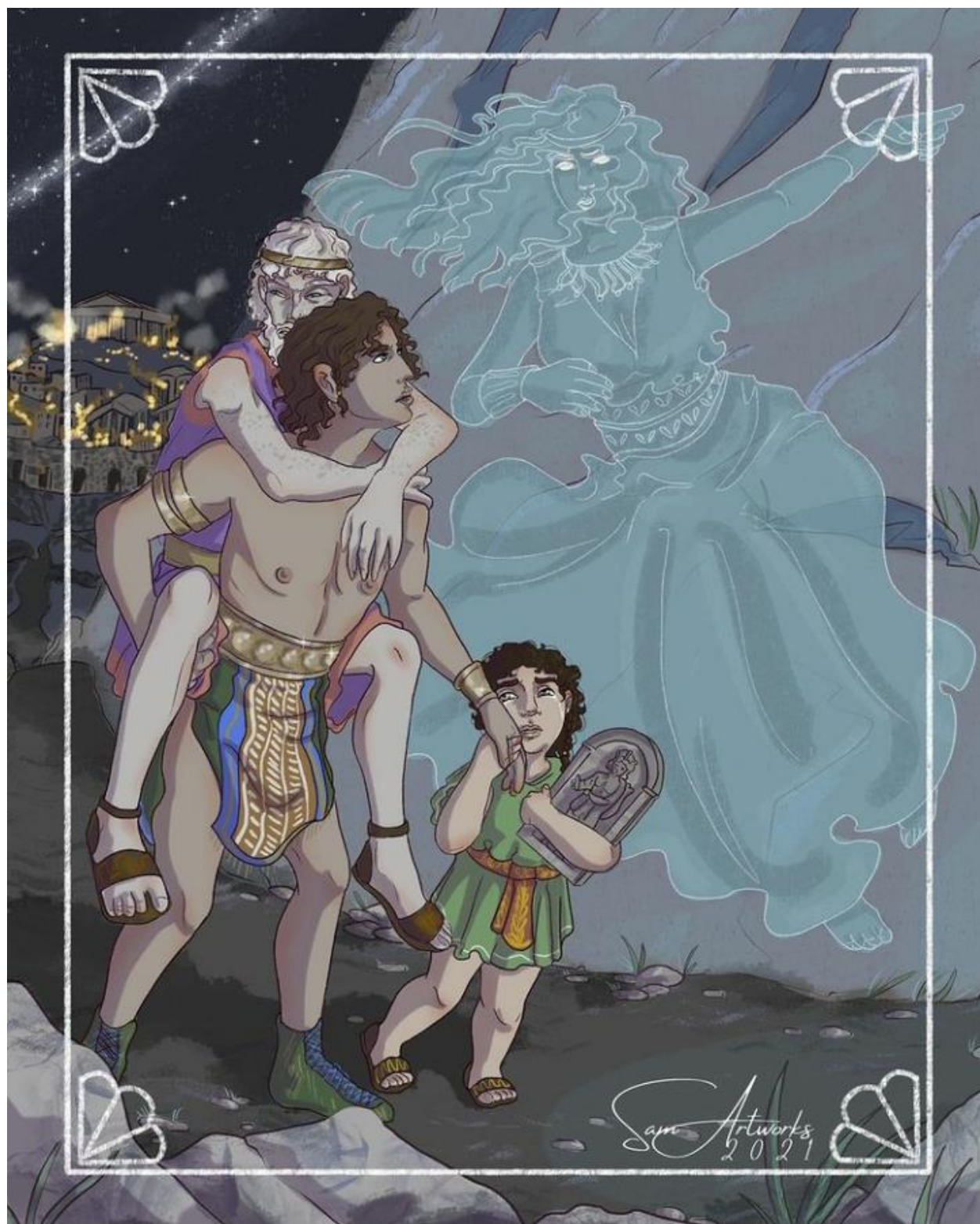


# پیروان یزید: مردان گوریلی و زنان گربه ای

نویسنده: پویا جفاکش





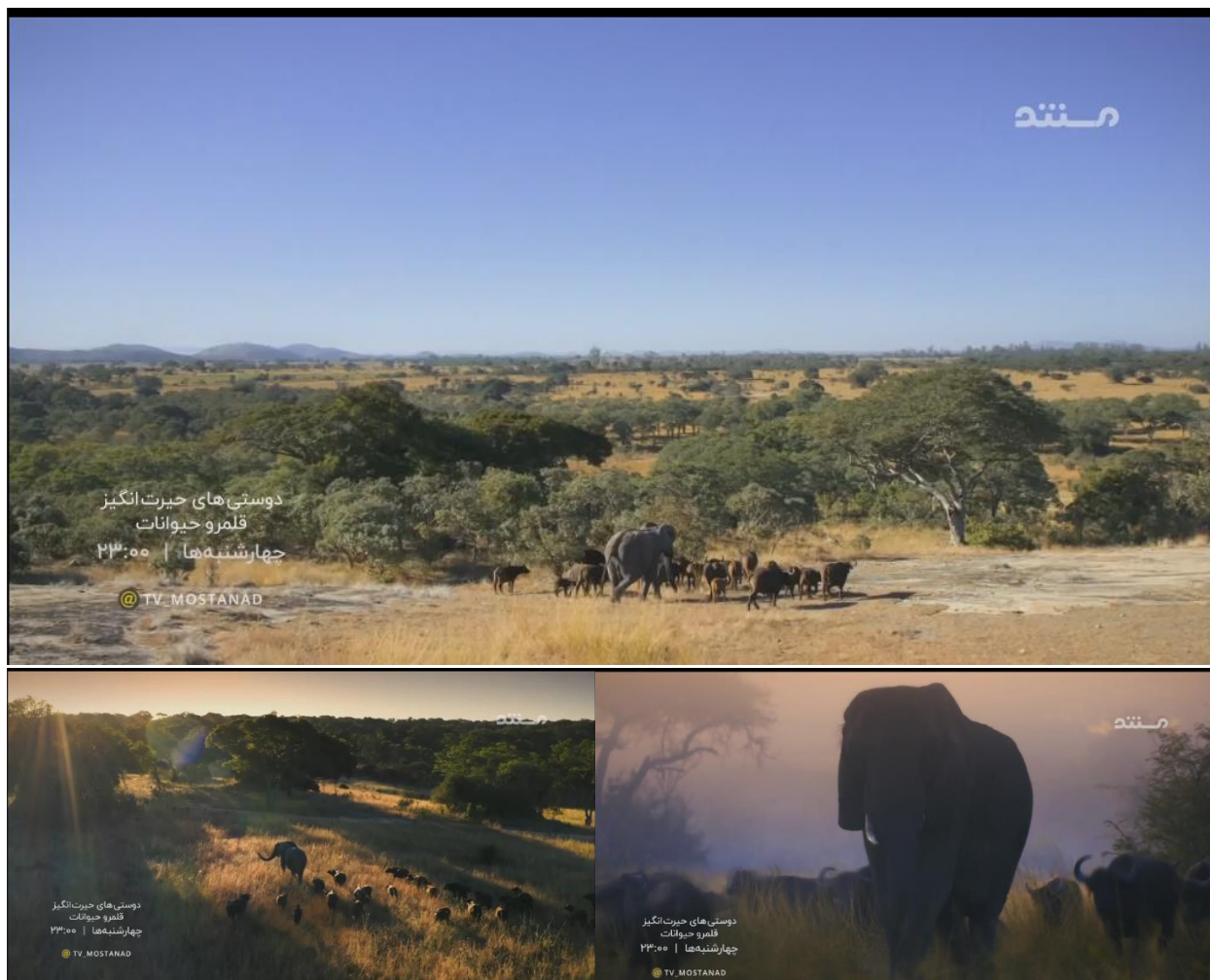
در هفته ی دوم خرداد 1401، شبکه ی مستند سیما فیلم مستندی درباره ی یک گروه میمون "ورود" در پارک ملی لوآنگوآی زامبیا پخش کرد که در همسایگی یک دسته بابون زندگی میکردند و هر دو دسته درخت نشین بودند. ماده میمون های ورود از نوجوانی عاشق بچه بزرگ کردن بودند و همه اش میرفتند بچه میمون های ماده های بالغ را میگرفتند و با نگهداری از آنها تمرین بچه داری میکردند. البته به دلیل عدم مهارت، بلا هم بر سر بچه ها زیاد می آوردند. هر وقت هم حوصله شان سر میرفت بچه را همانجا می گذاشتند و میرفتند. درست در همین زمان، بعضی بابون های همسایه می آمدند و بچه ورود ها را شکار میکردند و میخوردند. به همین دلیل، رابطه ی ورودها و بابون ها خوب نبود. با این حال، این فیلم نشان میداد که یک بچه بابون با دو بچه ورود که با هم پسرخاله بودند دوست میشد و بین آنها رابطه ی خوبی برقرار میگردد که به قول راوی، از آن نوع روابطی است که در بچگی بین حیوانات شکل میگیرد و در بزرگسالی خراب میشود. از آنجاکه این قطعه برای مخاطبین یادآور خاطرات غم انگیزی بود کارگردان فیلم با فرصت طلبی فضا را با وارد کردن بزرگترین دشمن میمون ها یعنی جناب پلنگ احساسی تر هم کرد. این پلنگ، ایمپالاها را هم تهدید میکرد و آنها در کنار میمون ها ساکن شده بودند و هر سه گونه در گوش به زنگی متحدانه ای، مانع موفقیت پلنگ در شکارشان در طول روز میشدند. اما شب اوضاع فرق کرده بود. پلنگ بدون این که توسط ایمپالاها دیده شود به راحتی به خوابگاه میمون ها وارد شد. از درخت بابون ها بالا رفت، بچه بابونی را شکار کرد و دررفت. بابون ها و ورودها از سروصدا بیدار شدند و هیاهو کردند. فردا صبح بچه ورودهای



پسرخاله به محوطه ی بابون ها نزدیک شدند و دنبال دوست بچه بابونشان گشتند. چون خبری از او نشد به محل اسباب بازی مشترکشان با بچه بابون که یک شاخه درخت تاب خورنده بود رفتند و روی آن تاب خوردند. در همین هنگام، بچه بابون سریع وارد صحنه شد و با آنها تاب بازی کرد و پسرخاله ها خوشحال شدند که دوستشان زنده است. در اینجا راوی گفت حیوانات میتوانند تشخیص دهند کی از دیدن حیوانات دیگر خوشحال یا نگران شوند حتی اگر طرف های حیوانی، از گونه های متخاصم باشند.

من میدانم توالی اتفاقات در این صحنات، واقعی بوده یا داستانپردازانه. ولی در هر حال، این شکل از انسانپنداری جانوران، یک رویکرد مدرن به تمثیل های حیوانی کهن را نشان میدهد که قطعاً هم دغدغه ی فیلمسازان است و هم دغدغه ی مخاطبانشان. روابط گونه های مختلف جانوران، از قدیم، یادآور رابطه ی نژادها و ملت ها بخصوص در شهرهای بزرگ بوده است و در شرایطی که رشد ناسیونالیسم به عنوان یک نتیجه ی طبیعی پیدایش حکومت

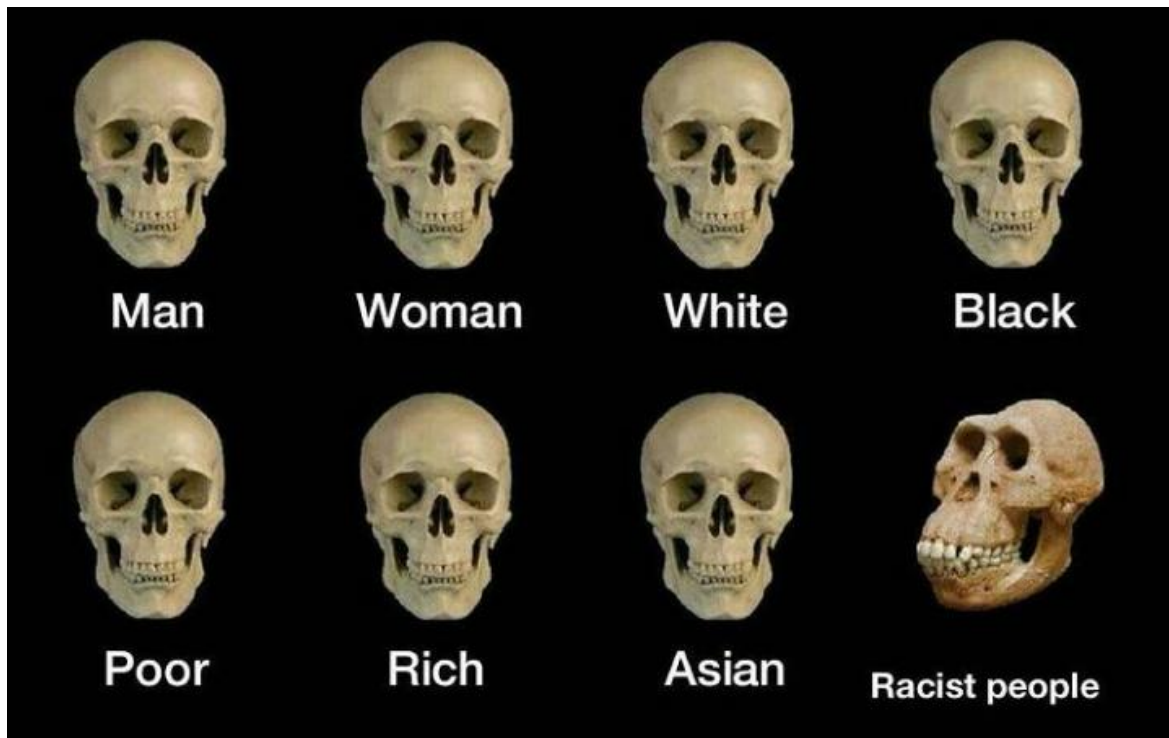




ها و تمدن‌های مدرن، بیشتر ملت‌ها را مقابل هم قرار داده، فکر کردن به این که بزرگسالی و درگیر شدن در مسائل زندگی روزمره، تفاوت‌های بسیار معمولی و کم‌خطر بین انسان‌ها در کودکی‌شان را نگران‌کننده نشان می‌دهد طبیعتاً حالت حیوانی پیدا میکنند. کارل گوستاو یونگ معتقد بود در موقع تعریف پیدا کردن ملت‌های دوست و دشمن، فرافکنی سایه (یعنی قسمت‌های سرکوب‌شده‌ی شخصیت) در فرد انسان به فرافکنی‌های گروهی به ملت‌های دشمن منجر میشود و جلوه‌های منفی افراد در خصایص نژادهای بیگانه برجسته میشوند. این فرافکنی که به گفته‌ی یونگ، عملکرد ناخودآگاه انسان برای نجات یافتن از تحقیر و شماتت خودش است در بعد گروهی و ملی، ناچاراً به تغییرات بزرگ سیاسی منجر میشوند. اوداینیک در سطور زیر، این نظریه‌ی یونگ را باز کرده است که اتفاقاً از جهت نزدیکی بحثش به سیر رویدادهای سیاسی در ایران، برای مخاطبان ایرانی نیز میتواند بسیار مهم باشد:

«مادام که انسان‌ها از سایه‌ی شخصی و جمعی خویش ناآگاه بمانند همواره به دشمن نیاز دارند و لذا دشمن تراشی میکنند. این حکم، اهمیت خاصی در عرصه‌ی سیاست دارد.







برای نمونه ببینید که چگونه دشمنان سیاسی دیروز ما که تا همین اواخر در مطبوعات از آنها بد میگفتیم و مردم آنها را تجسم اهریمن میدانستند به هم پیمانان امروزمان تبدیل میشوند و ناگهان درمی یابیم که آنها هم درست مانند ما انسان و حتی انسان هایی دلربا هستند. نام ها تغییر میکند. برای نمونه در تاریخ معاصر امریکا، آلمان ها جای خود را به روس ها داده اند و چینی ها جای ژاپنی ها را گرفته اند. اما واکنش ها درست مانند گذشته و همواره تمامت خواهانه است: باید دشمنان را تحقیر کرد و به دوستان عشق ورزید یا احترام گذاشت و هرگونه احساسی برخلاف این، خیانت بار و حاکی از میل به براندازی است. این واکنش مبنی بر همه یا هیچ، به ویژه در مورد انسان توده ای صدق میکند که ابهام و ناروشنی را برنمیتابد. فردی که روانش هنوز تنوع و تفکیک لازم را نیافته است اسیر جریان یا رویدادهای روانشناختی ای میشود که هیچ کنترلی بر آنها ندارد. همه ی دیکتاتورها و حتی سیاستمداران موفق، از این واکنش آگاهند و برای پیشبرد مقاصد سیاسی خود یا حزب خویش از آن سود میجویند. از این گذشته، لازم نیست دشمن حتما خارجی باشد. یهودیان،





کمونیست ها، بورژوازی، سیاهان، سفیدپوستان، همگی از این نظر به یک اندازه کارسازند و میتوانند واکنش صریح یکسانی را در توده ها برانگیزند. زیرا گذشته از دشمنان سیاسی، انسان ها تمایل دارند که سایه ی خویش را بر هر فرد دیگری هم که با آنها تفاوت یا از آنها فاصله داشته باشد فرابیفکنند. طبقات پایین یا اقلیت های نژادی و ملی، آماج های خوبی هستند که طبقه یا فرهنگ حاکم میتواند به شکل فردی یا جمعی، سایه ی خود را بر آنها بیفکند. فرانتس فانون روانپزشک سیاهپوستی که در فرانسه تحصیل و در الجزایر خدمت کرده بود در کتاب خود به نام "دوزخیان روی زمین" پویش همین فرایند فرافکنی را در دوران سلطه ی استعمار به شکل مستند گزارش کرده است. فانون معتقد است که در یک جامعه ی مستعمره، فرد بومی نه تنها به عنوان موجودی بی توجه به اخلاق قلمداد میشود بلکه او را تجسم شر مطلق می انگارند: "او عنصر مخربی است که هر کس را که نزدیکش بیاید نابود میکند، او عنصر معیوب کننده ای است که هر آنچه را که با زیبایی و اخلاق در ارتباط است از شکل می اندازد. او مخزن نیروهای آسیبزا و ابزار ناخودآگاه و اصلاح ناپذیر نیروهای کور است." به دشواری بتوان از سایه تعریف بهتری از این به دست داد و نتیجه ی منطقی این برداشت چنین است: فرد بومی انسان نیست، یک حیوان است. بنابراین

مهاجر مستعمره نشین معمولا با زبانی از فرد بومی سخن میگوید که در مورد حیوانات به کار میرود: "او از حرکات خرنده ی انسان زردپوست، بوی گند بخش بومی نشین، حشره های در حال زاد و ولد، گند زدن، تخم ریزی، زبان ایمایی فرد بومی سخن میگوید." شگفت نیست که مهاجر مستعمره نشین وقتی با وحشتی روبرو میشود که یاد دوزخ را در او زنده میکند برای خود راه دیگری جز سپردن بومیان به کلیسا برای خارج ساختن روح اهریمنی از وجودشان و تزکیه و تطهیر آنها نمیبیند. اما او که کاملا از قدرت کلیسا مطمئن نیست در همان حال، بومیان را در انواع و اقسام محدودیت های قانونی محصور میکند و همواره آماده است تا برای نشاندن بومیان به سر جای خودشان، از زور و خشونت یاری بگیرد. درواقع، انگشت او همیشه روی ماشه است زیرا ترسش از بومیان، ترسی است که تنها مبنای بیرونی ندارد؛ البته او هرگز این حقیقت را به خود اعتراف نمیکند.

این وضع با همه ی بدی هایش تنها نیمی از مشکل است زیرا این گونه فرافکنی ها بر روی



طراح پوستر: علی میرعظیمی

هېزار حېمې نېا - نمايشگاه «ناماژه»





کسانی هم که آماج فرافکنی قرار میگیرند تاثیر نافذی دارد و کیفیاتی را درون آنها بیدار میکند که احتمالا پیش از آن، حالتی خفته و غیر فعال داشته اند و بدتر از آن، حتی ممکن است کیفیات مزبور را پرتوان تر سازد و آنها را به اجبار در جهان خارج فعلیت بخشد. نتیجه در نمونه ی مورد اشاره ی قانون این است که بومیان نه تنها ناگزیر از به دوش کشیدن بخش سایه ی فرهنگ مسلط میشوند بلکه آن را باید در خارج نیز به نمایش گذارند. و چون وضع عینی به آنها اجازه نمیدهد که فعالیت سایه را متوجه مهاجران مستعمره نشین سازند لبه ی آن را به سوی خویش باز میگردانند. به نوشته ی قانون "این دوره ای است که سیاهان با یکدیگر زد و خورد میکنند و پلیس و مقامات قضایی در مواجهه با امواج حیرت آور تبهکاری و جنایت، میدانند کدام طرف را گناهکار معرفی کنند." از دیگر نتایج متوجه ساختن سایه بر ضد خویشتن خویش اینها است: فرونهیشت روانی که با کناره جویی، تقدیرگرایی و خمودگی همراه است، خودکشی نیمه خودآگاه از طریق مصرف الکل و مواد مخدر یا اقدامات تروریستی فردی و پناه بردن به آغوش سرمستی حاصل از رقص،



طراح پوستر: ایمان راد

ابراهیم یغمایی - نمایشگاه «لونی»



موسیقی و مذهب. مهاجر مستعمره نشین با مشاهده ی وضعیتی که پدید آمده است اکنون برهانی عینی در دست دارد که نشان میدهد قضاوتش درباره ی بومیان درست بوده است. این درحالیست که فرد بومی درباره ی انسانیت خویش به تردید می افتد و آرام آرام خود را از دریچه ی چشم مهاجران مینگرد. درچنین شرایطی، رشد بهنجار شخصیت فرد بومی به شدت مختل میشود. بخش اخلاقی و بازدارنده ی فرامن [یا وجدان] او قادر به فائق آمدن بر نیروهای جمعی که از ناخودآگاه آزاد شده اند نیست و بدین ترتیب خطر روانپریشی عمومی پیش می آید. از دیگر سو، بخش آرمان خواه و سودایی فرا من، جز بزهداران یا شورشیان موفق بومی، الگویی فرهنگی برای تقلید در دست ندارد. البته بومیان، به ویژه طبقه ی تحصیل کرده ی آنها اغلب آرمان های فرهنگی مهاجران را میپذیرند و این نتیجه ای غیر طبیعی و حاکی از دوگانگی شخصیت است که خود فانون در کتاب "پوست سیاه، صورتک های سفید" به شیوایی آن را تشریح کرده است.

سرانجام زمانی که بومیان توانایی قیام بر ضد مهاجران را می یابند شگفت نیست که سایه









34



0



21

## The Christmas Star



by Lynn Bywaters

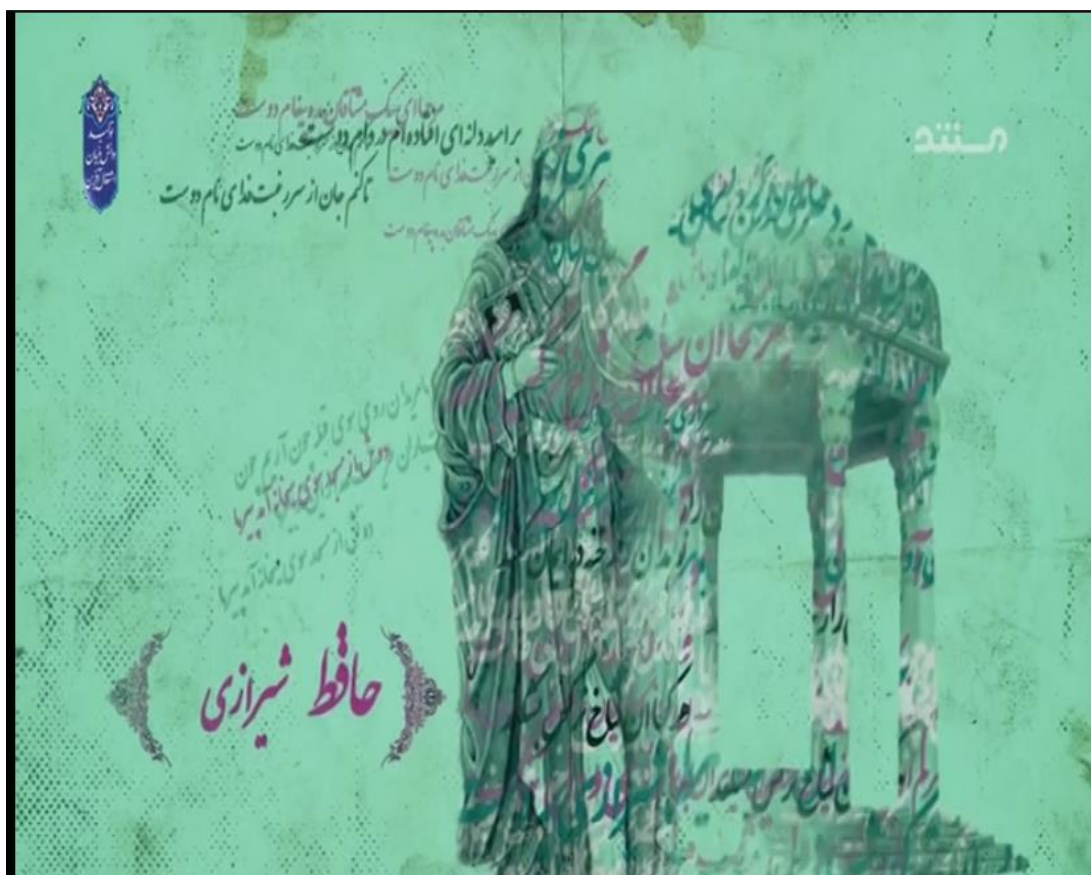
که مدت ها شکلی وارونه پیدا کرده به همان ترتیبی که فرافکنده شده بود بی استثنا و بدون تشخیص بر مهاجران فرافکنده میشود: نوعی گردش اضداد به راه می افتد و هرآنچه با



مهاجران در ارتباط است پلید، و همه ی چیزهای بومی خوب انگاشته میشود. در این حال، دیگر مهاجر مستعمره نشین، اهریمنی پنداشته میشود که باید از چهره ی زمین پاک گردد و سرکوبگری ها و تحقیرهایی که وی پیش از این در حق بومیان روا داشته است گواه درستی این پندار شناخته میشود. فرد بومی که تا پیش از این سست، تنبل و تن سپرده به تقدیر بود ناگهان و به دلیلی که قابل درک نیست پرخاشجو و مطالبه گر میشود و انتظار دارد "هرچه سریع تر خواسته های هرچه بیشترش برآورده شود" و این مایه ی حیرت و وحشت اربابان پیشین میگردد. توصیف قانون از وضعیت مستعمرات، تنها یکی از شروحي است که در مورد پوش فرافکنی سایه ارائه شده است. این فرایند، کمابیش همواره و قطع نظر از نژاد، ملیت یا طبقه ای که اتفاقا قربانی بدقبال فرافکنی سایه ی جمعی نميگردد به همین شکل جریان می یابد و نتیجه ی نهایی آن این است که در پی تصور وجود تهدید برای بقای فیزیکی و فرهنگی، تدابیر سیاسی حادی اتخاذ میشود. در مستعمرات که شمار مهاجران به









مراتب کمتر از بومیان سرکوب شده همواره همین شرایط حاکم است؛ هراس و بی اعتمادی متقابل موجب نهادینه شدن جدایی دو طرف از طریق سیاست هایی چون جدایی نژادی، یا برعکس، سبب شورش های وحشیانه ای مانند جنبش مائوئو در کنیا میشود. در کشورهای غیر مستعمره هر گونه بحرانی، قطع نظر از علت آن، موجب فرافکنی سایه میشود. مردم برافروخته، ناامن و خشمگین میشوند و خیلی زود کسی یا گروهی را می یابند که ناخرسندی خود را متوجه او سازند؛ بیگانگان و اقلیت ها چون بی دفاعند آماج های خوبی برای این منظورند. تبعیض، سوا سازی، جدایی نژادی، سامی ستیزی، میهن پرستی دوآتشه، جزم اندیشی، و مشتی دیگر از نگرش های پیشداورانه و زیانباری که مشروعیت سیاسی یا حقوقی هم می یابند پیوند تنگاتنگی با فرافکنی سایه ی جمعی ناخودآگاه دارند و از آبشخور آن سیراب میشوند. دست بر قضا فرافکنی جمعی سایه، اثر تصاعدی-تراکمی دارد و سبب فعال و تقویت شدن انواع فرافکنی های محلی و شخصی سایه میشود... اعضای گروه های حامل سایه معمولاً روحیه باخته و افسرده اند. همه چیز و همه کس نه تنها در





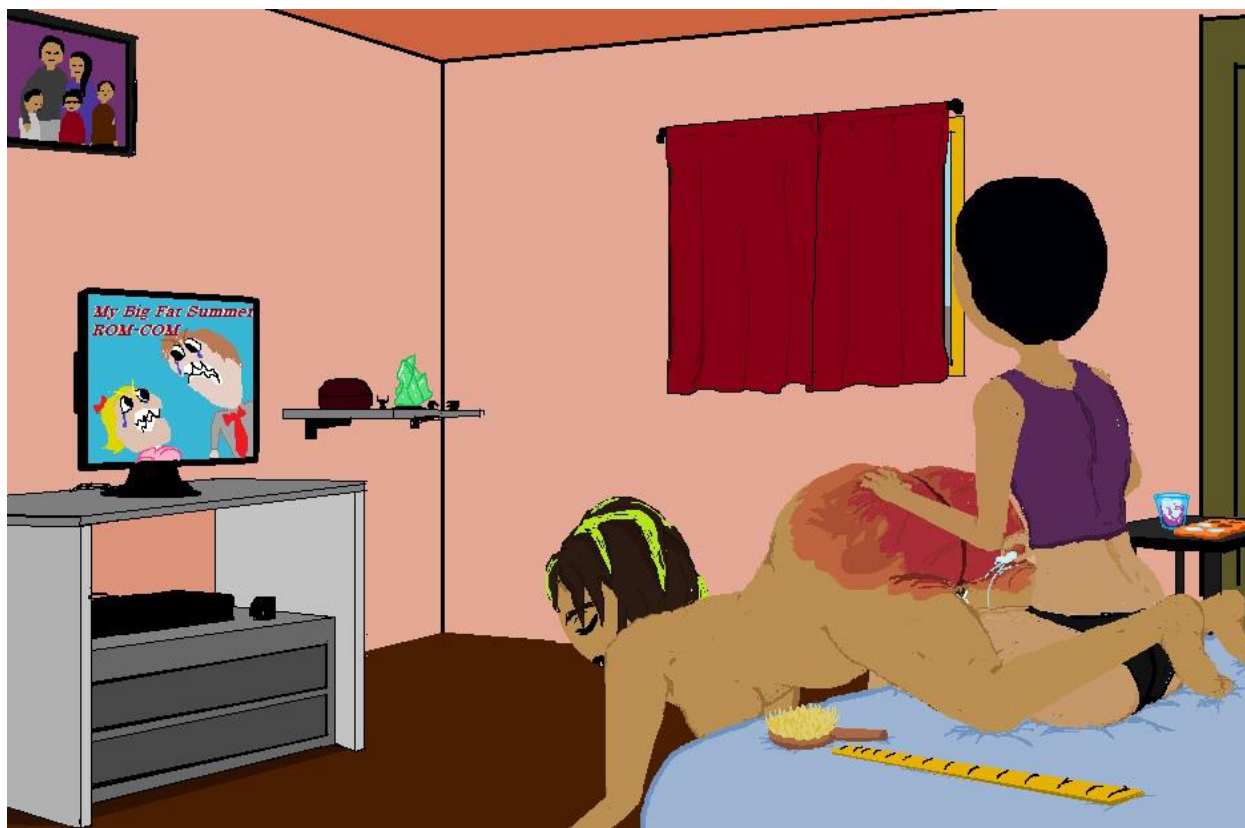
طراح پوستر: ایمان راد



حامد نوری - نمایشگاه «اصول بسته‌بندی»

ظاهر بلکه درواقع نیز بر ضد آنها است. برای پایداری در برابر این یورش همه جانبه، به سنت فرهنگی نیرومند و ناگسیخته یا خویششناسی فردی نامعمول نیاز است. مسائل سیاهان امریکا از این جهت بی مانند است. فرهنگ سیاهپوستان در نتیجه ی جابجایی و به بردگی کشیده شدن آنها تقریباً به طور کامل از میان رفت به نحوی که آنان چاره ی دیگری جز پذیرش فرمان فرهنگی سفیدپوستان نداشتند. « (یونگ و سیاست": ولادیمیر والتر اوداینیک: ترجمه ی علیرضا طیب: نشر نی: 1397: ص111-106)

اوداینیک در ادامه توضیح میدهد که همین مورد اخیر یعنی جامعه ی سیاهان امریکایی که به دلیل تحقیر نژادی و عدم وجود فرهنگ ملجا، بر اساس توضیحات قانون، به لحاظ سیر روانی منتهی به انواع جرایم و جنایات، در نوع خود کم نظیر است، اکنون بوته ی آزمایش سنتز آنتی تر های غربی برتر و وحشی های پست است و بخشی از این سنتز با عقبنشینی سفیدپوست از موضع برتر اتفاق می افتد. در این حالت، شرقی که به خاطر نزدیکی به میمون داروین، اصیل و مقدس است محبوب زن غربی قرار میگیرد و این در تمثیل حیوانی



بازتولید میشود. جامعه ی غربی، رنگ زنان آزاد خود را برجسته میکند که به ادعای غربیان، وظیفه ی بازگشت به اصل مدارسالاری و راهنمایی الهگان کهن را دارند. ولی گاهی این الهگان غربی، محافظ یک نوع حیوانیت در تعریف کلاسیک به نظر میرسند که برازنده ی مردان تشخیص داده شده است. در این زمینه میتوانم به سریال مستند طولانی ای







به نام "جغرافیای ملل" اشاره کنم که در دهه ی هفتاد شمسی از تلویزیون ایران پخش میشد و مجموعه مستندهای ناشنال جئوگرافیک در دهه ی هشتاد میلادی بود. یکی از قسمت های این مستند، به نجات میمون های بزرگ در آن سال ها میپرداخت و مشتمل بر دو بخش درباره ی اورانگ اوتان ها و گوریل ها بود. نیمه ی مربوط به گوریل ها زحمات بانو دایان فوسی برای نجات گوریل ها در رواندا را نشان میداد. این را به خاطر دارم چون



LOGIN

SUBSCRIBE



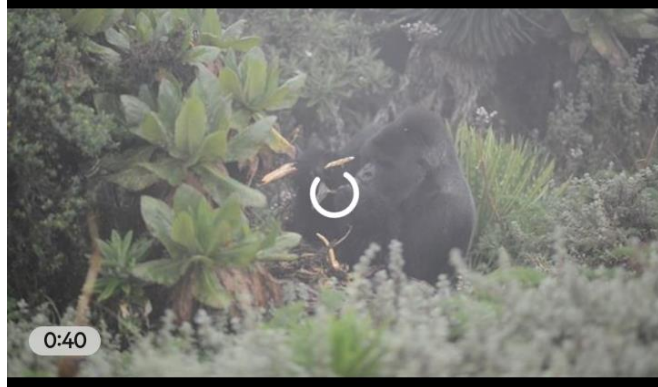
LOGIN

SUBSCRIBE

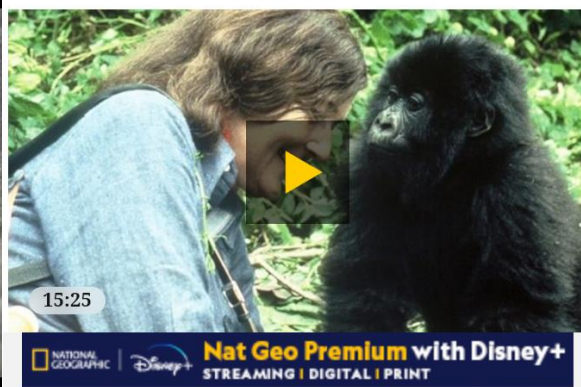


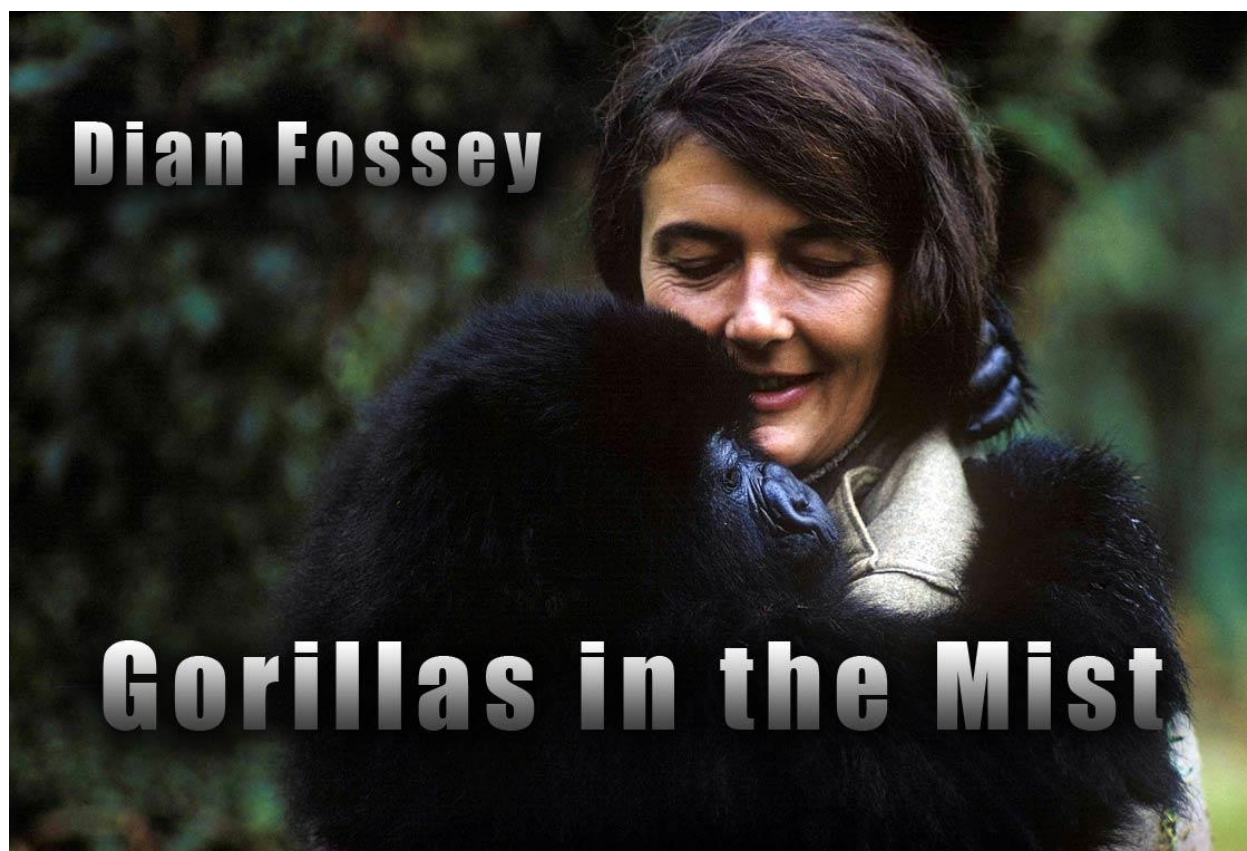
## Famous Dian Fossey Gorilla Presumed Dead at 38

Cantsbee, one of hundreds of apes that the scientist knew and studied, was an exceptional leader.



Cantsbee "is an amazing story for conservation," says Stoinski. "What we see in his life is what's possible when a concerted effort is made to protect these animals." (Read [Fossey's 1970 article in \*National Geographic\* magazine about making friends with gorillas.](#))





بعدا فیلم سینمایی "گوریل ها در مه" را که درباره ی زندگی این شخصیت در بین گوریل ها بود دیدم. در این فیلم، دایان فوسی بسیار خشن تر و مردماندتر از تصویری ظاهر شده





NATIONAL  
GEOGRAPHIC

# DIAN FOSSEY

SECRETS IN THE MIST



NATIONAL  
GEOGRAPHIC

DIAN FOSSEY

80



Sigourney Weaver starred as Dian Fossey in the movie "Gorillas in the Mist"

بود که در مستند از او دیده بودیم. بعدها وقتی کینگ کونگ پیتر جکسون را که به قول مجله ی فیلم، "روایت مدرن داستان دیو و دلبر" است دیدم بیش از دیو و دلبر، به یاد رابطه ی دایان فوسی با گوریل محبوبش دیجیت افتادم. دایان فوسی، به راحتی در کنار دیجیت دراز میکشید و با او مهربانی میکرد. برنامه ی سینمای حرفه ای که درباره ی پشت صحنه ی فیلم های سینمایی بود قسمتی را به تولید جانوران قلابی برای فیلم اختصاص داده و همانطور که کینگ کونگ سینمای کلاسیک را سوژه کرده بود به گوریل ها در مه نیز پرداخته و گفته بود که دیجیت آن فیلم، آدمی در پوست گوریل بود که هم لباسش را هنرمندانه ساخته بودند و هم نقش خودش را خیلی خوب بازی کرده بود. واقعا هم همینطور بود. چون مرگ شهادت گونه ی دیجیت برای نجات خانواده اش و به دست انسان ها موقع تماشای فیلم، اشک ما را بیش از دایان فوسی درآورد. مرگ خود دایان فوسی نیز در فیلم، شهادتگونه تصویر شده بود و به نظر میرسید وی به سبب درافتادن با سفیدپوست پولداری که سیاه های بدبخت را برای شکار گوریل ها اجیر میکرد، بوده که به طرز خونینی به قتل رسیده است. با این حال، نکته ای که میخوامم در اینجا رویش مانور بدهم، موهای سرخرنگ دایان فوسی بود که قهرمان زن شجاع فیلم، از آنها برای به وحشت انداختن دشمنان سیاهپوست گوریل ها استفاده میکرد. چون بومیان معتقد بودند موهای سرخرنگ، مشخصه ی جادوگران است و دایان فوسی یک جادوگر است که میتواند برایشان خطرناک



## THE FATAL OBSESSION OF DIAN FOSSEY

Rumors and questions still obscure the savage murder of world-renowned gorilla expert Dian Fossey in Rwanda last December. Her life was as strange as her death. *Rainy Air* sent ALEX SHOOMATOFF to track the clues; his story reveals the intriguing psychological profile of the lonely woman who loved gorillas more than her fellow man.



Fossey in 1967, moving equipment to a new research station in the mountains of Rwanda. Ten years later her favorite gorilla, Digit, above, was the victim of a grisly murder.

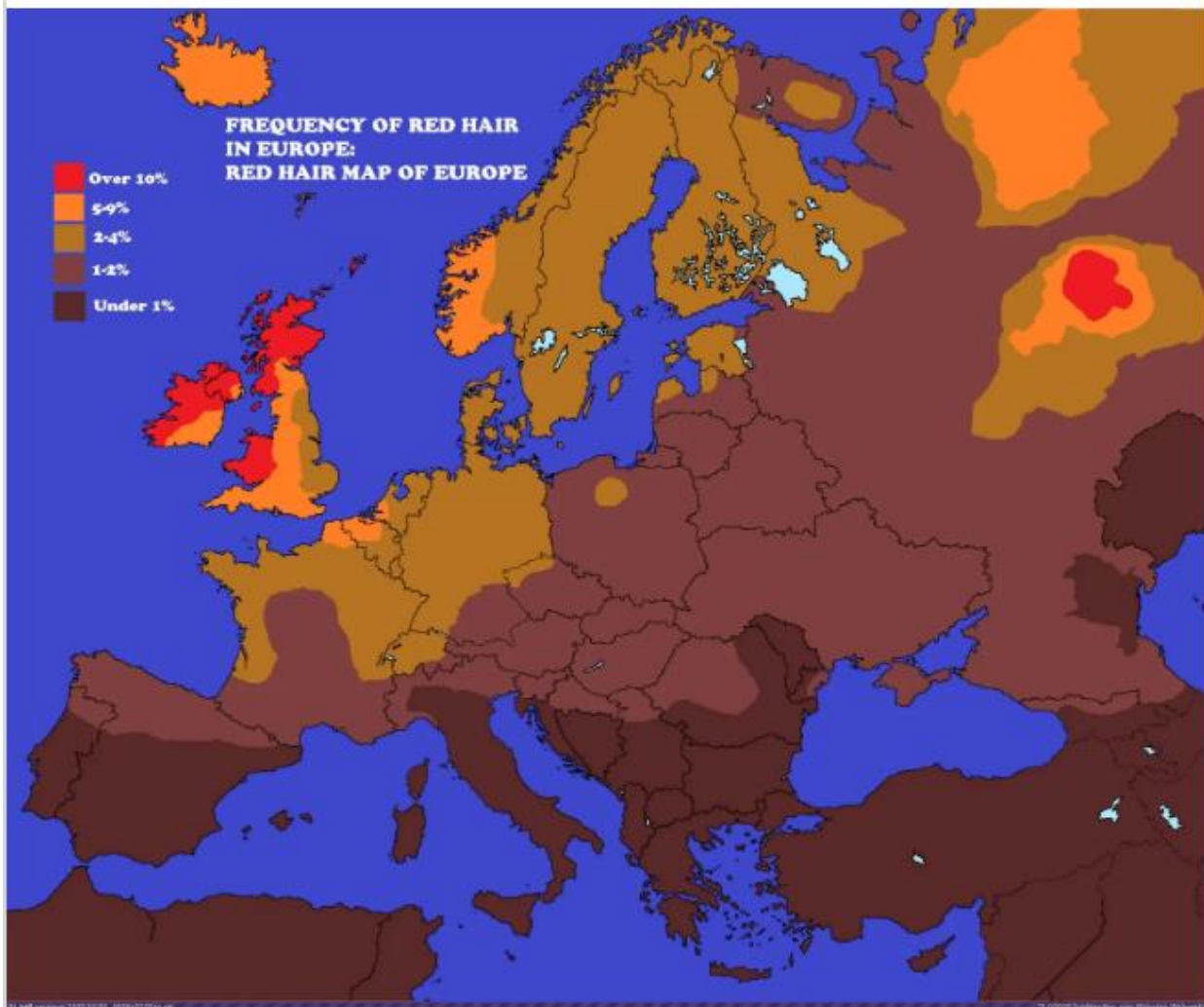
PHOTOGRAPH BY ROBERT CAMPBELL.

باشد. دایان فوسی فیلم، حتی یک ماسک وحشتناک از صورتک شیاطین بر چهره می گذاشت و در این حالت با شکارچیان روبرو میشد. شاید این نشانه برای مخاطبین چنین فیلمی، یادآوری مسحور شدن زنی بلوند به یک گوریل در قلمرو سیاهانی دیگر در فیلمی دیگر باشد. کینگ کونگ را میگویم که بخش اعظم جذب شدگان به فیلم گوریل ها در مه، در درجه ی اول، خاطره ی او را از گوریل در ذهن داشتند. در فیلم کینگ کونگ گروهی از فیلمسازان پا به جزایر ناشناخته ی جمجمه می گذاشتند جایی که در آن، قهرمان زن بلوند فیلم توسط سیاهان بومی دستگیر میشد تا قربانی کینگ کونگ شود. کینگ کونگ عاشق دختر خانم میشد و از او در مقابل دایناسورها محافظت میکرد. بعضی افسانه های محلی امریکایی میگویند که داستان کینگ کونگ، کش رفتن یک داستان بومی از جزایر جمجمه به نفع برتری اروپایی است. یعنی در افسانه ی اصلی، زنی بلوند تقدیم شاه کونگ که میمونی بزرگ بود میشد. کونگ دختر را از دست ازدهایی نجات میداد و این باعث میشد تا دختر هم عاشق میمون غولپیکر شود. اروپایی ها بعد از برخورد با این افسانه، فرض کرده اند

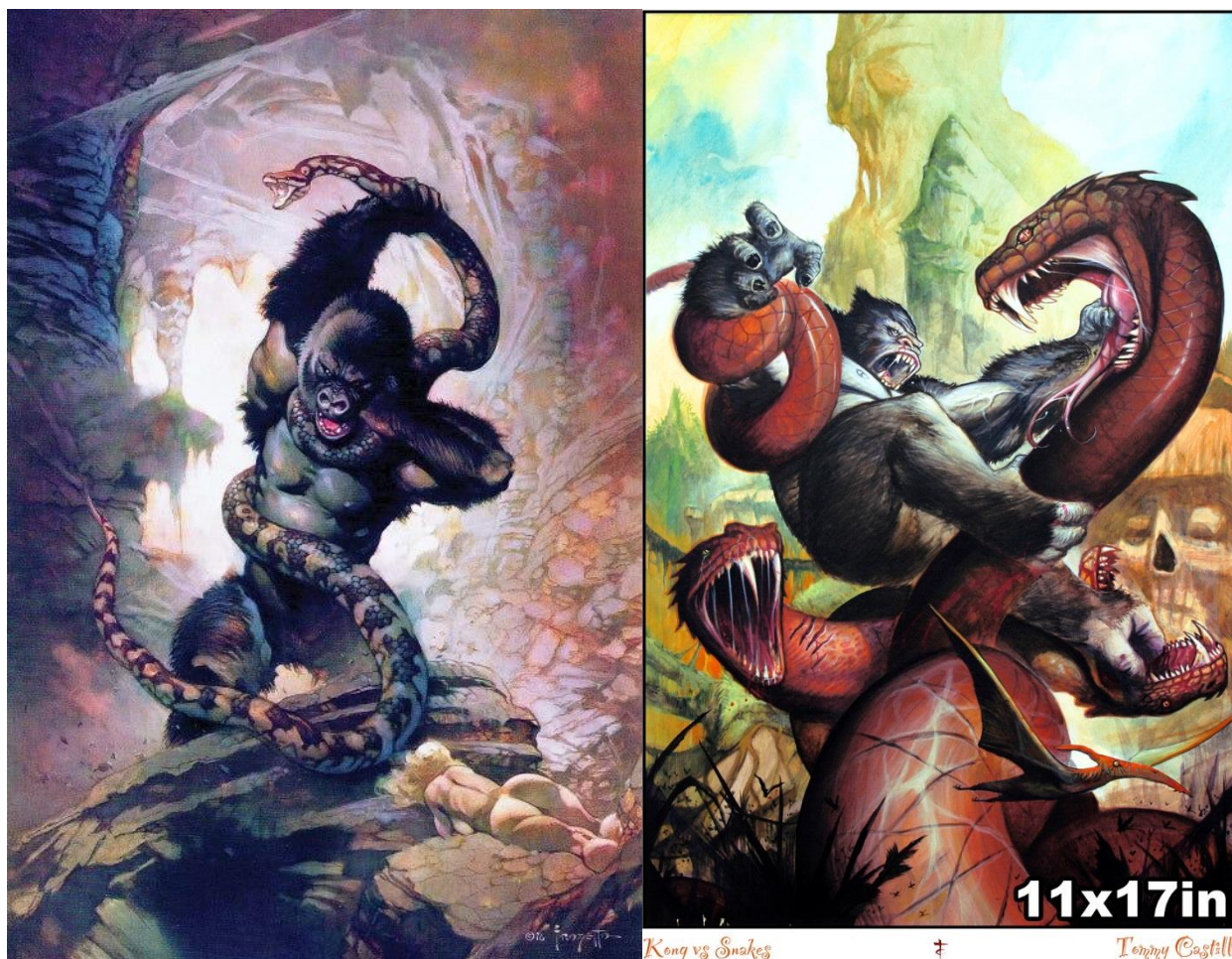


As the Redhead Days Germany event brings together red-haired people from all around the world

## Red hair map of Europe







که این افسانه نتیجه ی یکی از نخستین برخوردهای سیاهان این جزیره با مردمان بلوند اروپایی است و در هالیوود خود، قهرمان را زنی اروپایی وانموده اند. اما درواقع زن بلوند، اشاره به زنان سیاهپوست مو زرد بوده چون مو زردی بین مردم آبوريجینی نژادهای استرالیا و اقیانوسیه زیاد بروز میکند. علت این هم که زن بلوند را برای میمون غولپیکر در نظر گرفته بوده اند این است که خود میمون مزبور بلوند بوده است. چون جزیره ی جمجمه در نزدیکی جزیره ی بورنئو قرار دارد که محل زندگی اورانگ اوتان ها است. اورانگ اوتان میمونی قرمز رنگ است و با دید اسطوره ای، باید از زنی که مویی به رنگ خودش







## Orangutans



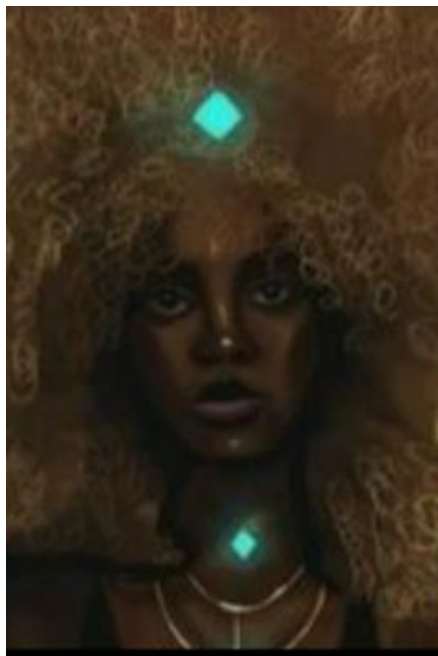
Orangutans are born with an ability to reason and think. This large, gentle red ape is one of humankind's closest relatives, sharing nearly 97% of the same DNA. Indigenous peoples of Indonesia and Malaysia call this ape "orang-hutan" literally translating into English as "person of the forest."



داشته باشد خوشش بیاید چون نام محلی برای جانور مزبور یعنی اورانگ اوتان معنیش انسان جنگلی است. شاید هم اورانگ اوتان ها فرزندان غول مزبورند و ماده هایشان که خوش قیافه تر و آرامترند به مادر بزرگ انسانشان رفته اند و نرهای زشت به پدر بزرگشان.

در رسوخ به عمق این که این شایعه چقدر واقعیت دارد دانش اندک من ناتوان است. ولی من میتوانم در آن بازمانده ی نظرات فرقه ی تئوسوفی را پیدا کنم. این فرقه ی استعماری









بریتانیایی، منشا دانش ها و ادیان جهان را در بزرگترین مستعمره ی انگلستان یعنی هند میجست و آن را خاستگاه نژاد آریا که انگلیسی ها و دیگر اروپایی های موبور از آنند



عنوان میکرد. هندوستان هم یک سرزمین گرمسیری مناسب برای پرورش انسان نخستین به نظر میرسد و هم آیین هایش اینقدر توتمی و آنیمیست و اولیه بودند که بتوان ادیان ابراهیمی را تکامل یافته ی آنها اعلام کرد. ولی از همه مهمتر این که محل زیست میمون ها و ازجمله اورانگ اوتان — که اکنون در آنجا منقرض شده است- بود و میشد نظریه ی نوبنیاد ولی بسیار موفق داروینسم در آن زمان را که بشر را از نسل میمون خوانده بود بدانجا دوخت و ادعا نمود انسان مو بور اصیل ترین فرزند اورانگ اوتان و نژادهای تیره تر و مو سیاه انسان، نژادهای ناقصی هستند که باید از نژاد اصیل که آریاها هستند تبعیت کنند. از همه بهتر این که هندوستان، کانون پرستش یک موجود مقدس میمون مانند به نام هانومان





### Egyptian vs Hittite

An Egyptian warrior queen fights one of her country's historical arch-nemeses, a Hittite warrior from ancient Anatolia. This is of course a fictitious scenario, as there's no record of any of the few female Egyptian Pharaohs coming into conflict with the Hittite Empire.

The Hittite dude is supposed to look Asian, but Asian features are actually pretty tough to portray accurately from a side profile view. They seem more distinctive when you're looking at them head-on.





نیز هست که داستانش پیرامون داستانی شبیه داستان نبرد شاه کونگ با اژدهاها بر سر یک زن میچرخد. این داستان در رامایانا آمده است و بیان میکند که چگونه هانومان رئیس قبیله ی میمون ها به رامایا که تجسد خداوند هندو به نام ویشنو بود کمک کرد تا همسرش سیتا را که توسط راونای آسورا یا شیطان دزدیده شده بود پس بگیرد. معمولاً محل زندگی راونا و آسوراهایش را سریلانکا میخوانند. رابرت بولی، در اینباره به گزارش فاشیان سیاح چینی اشاره میکند که نقل میکند سریلانکا محل مخلوقات مارسانی خوانده شده که خود را از مردم عادی پنهان میکنند و حکم خدایان جزیره را دارند. بولی، هم این خدایان سیلانی و هم ناگایا یا خدایان مارسان مقدس هندوئیسم و بودیسم را با نام آسوراها مرتبط میکند و میگوید آسورا همان آسور یا آشور یا سور خدای بین النهرینی است و بنا بر این ادعای یهودیان که اقوام قبل از خودشان، نتیجه ی آمیزش سرافیم یا پسران مارسان خدا با زنان زمینی هستند، سور به ساور یا سوسمار که ماری دست و پا دار است تعبیر و لغت سرو یا سراف در عبری نیز


india.com




india.com

ENG
APP

HOME INDIA NEWS ENTERTAINMENT PHOTOS YEA





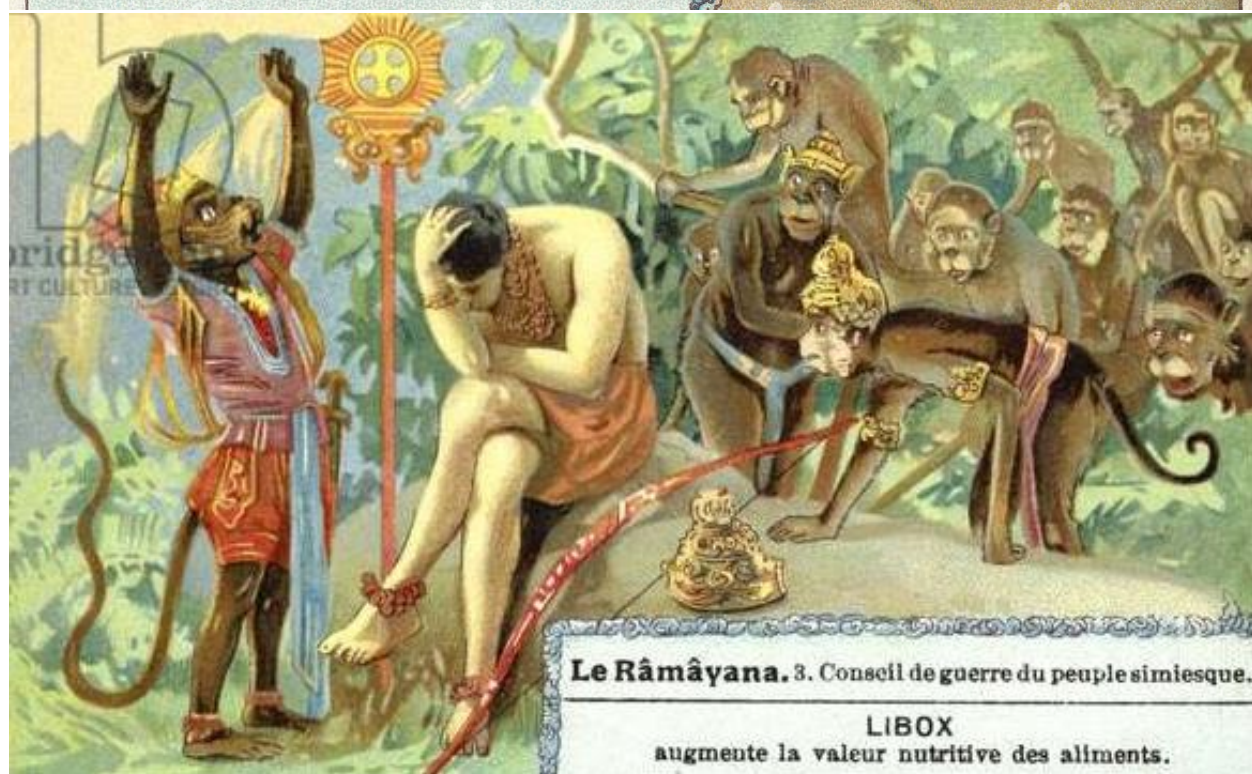



Subscribe to Notifications

Sita Jayanti or Sita Navami marks the birth anniversary of goddess Sita. She is the Hindu Goddess who denotes good fortune, prosperity, happiness and considered the epitome of conjugal and feminine qualities.







از همین می آید. جهان ماقبل یهودی، نتیجه ی نبرد نیروهای متضاد طبیعت بود که در بین النهرین به انلیل و حثا نامبردار بودند و هانومان درواقع، مرد وحشی ای بود که در نگاره های بین النهرین و هند در حال نبرد یا امردهی نسبت به دو شیر به نشانه ی خدایان





flickr



Sign Up



☆ 14

💬 5



tina negus



PRO

## Wild Man with Lions

St Mary's church misericord

Interesting how the Wild Man, that figure so-loved in medieval times, here echoes the ancient Enkidu, the companion of Gilgamesh, in his role as Master of Beasts





### Hanuman at Ravana's Court

1982 An episode from the Ramayana (via  
[ViaLibr](#))

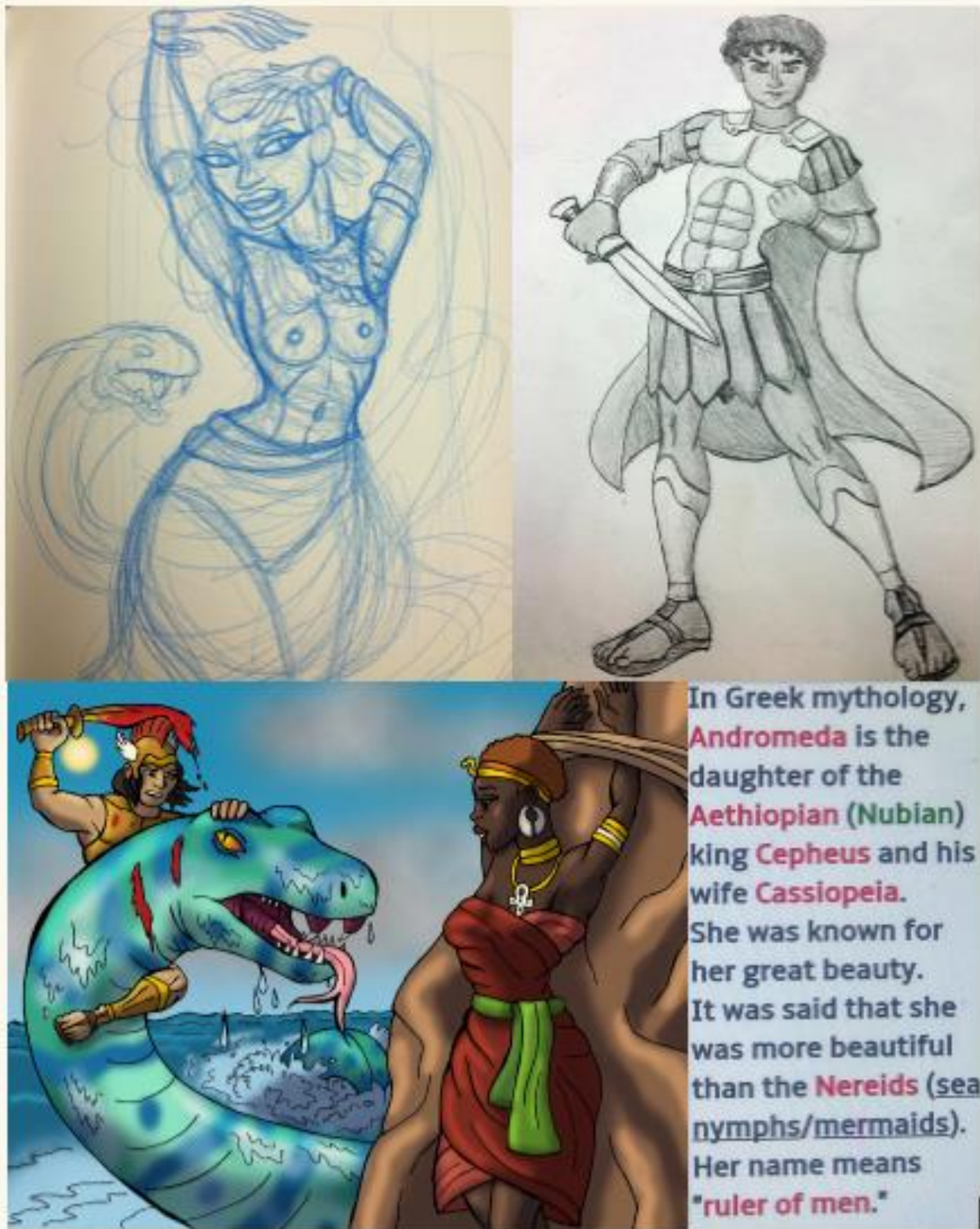


متضاد تصویر میشد. نسبت هانومان با راما در هند، همان نسبت حئابانی (انکیدو) با ایزدوبار (گیلگمش) در بین النهرین است. حئابانی که جانوری انسان شده است به خدمت انسان خدایی یا ایزدوبار درمی آید و در راه او در مقابل خدایان پیشین عرض اندام میکند و هانومان به عنوان جنبه ی میمونی یا حیوانی و غریزی انسان، یاری گر انسان اصیل یا رامای آریایی برای خدا شدن است یا حداقل نتیجه گیری مادام بلاواتسکی و فرقه اش تئوسوفی چنین است.:

“FLYING SERPENTS AND DRAGONS”: R.A.BOULAY: 1990: CHAP7:  
 EDITORIAL COMMENTS BY ROBERTO SOLARION, 1997

بنابراین، مرد میمونی بخشی از وجود مرد خدایی است. این مرد خدایی را بارها در حال نجات شاهزاده خانم از چنگ اژدها دیده ایم از جمله در داستان های نجات شاهزاده خانم از دست اژدها توسط سنت جورج و پرسئوس که در هر دو مورد، شاهزاده خانم، از نژاد افریقایی بوده است و این میتواند قهرمان خدایی را در نسبت خارجی با او همچون میمون و غول انسان نمای سرخ مو نشان دهد که تئوسوفی، جایش را به مرد سفیدپوست اروپایی داده است. اما فراموش نمیشود که در این بین، موضوع انسان سرخ مو با یک فرض بدیمنی بنیادین در مورد شیطانی بودن این نوع انسان ها همراه بوده که چه بسا در بدبینی اساسی





In Greek mythology, **Andromeda** is the daughter of the **Aethiopian (Nubian)** king **Cepheus** and his wife **Cassiopeia**. She was known for her great beauty. It was said that she was more beautiful than the **Nereids** (sea nymphs/mermaids). Her name means "**ruler of men.**"

مردمان نژادهای غیر اروپایی به اروپایی های مو رنگی، نقش داشته باشد. اتفاقا همین بدبینی، به این انسان ها اجازه داده تا در چارچوب فرهنگ رایج نگنجد. مثلا در قره باغ،



Historical festival, Birk, Bashkortostan of July 1, 2017. People in the Bashkir national costumes.

Captions are provided by our contributors.



Bashkir in Russia



Bashkir in Russia





This is supported by a document dated 1557, in which the Udmurts are referred to as *lugovye lyudi* 'meadow people', alongside the traditional Russian name *otyaki*.



There have been claims that they are the "most red-headed" people in the world. The ancient Greek historian Herodotus described the long-extinct Budini tribesmen, possible relatives of the modern Udmurts, as predominantly red-headed.

Covid-19

افراد مو قرمز و چشم آبی هم از سوی آذری ها و هم از سوی ارمنی ها طرد و «بز قره باغ» خوانده میشدند و در کلیساهای ارمنی، آنها اجازه ی ورود نداشتند. شاید این که اروپایی ها نیز همرنگ جماعتند است که باعث شده افراط در زیبانگاری مرد جانشین شده با میمون، حتی از حد انتظار اروپایی هم فراتر بوده باشد. جالب این که اروپایی، سعی میکند این زیبایی را در اقوام به قول خودش ناغربی بجوید. در روسیه یک جوک اسلاو مسیحی هست که میگوید: «من رویایی دارم. اسلام را بپذیرم و با یک دختر باشقیر و یک دختر تاجیک پامیری و یک دختر تاتار کریمه ای ازدواج کنم. درباره ی ملیت همسر چهارم، هنوز نظری ندارم.» دقیقا همین در ظرف نگنجیدن است که به انسان شوم، اجازه میدهد تا مرزها را بشکند و با ریسک کردن در راه های جدید قهرمان باشد که فعلا قهرمان بودن، نیازمند تبدیل شدن به میمونی قوی و شهوتران و عاری شدن از انسانیت است. این، رویه ای رنج آور است ولی همه ی قهرمانان، فقط با تحمل درد و رنج است که اثبات میکنند مثل مرد میمون مانند، از درد کشیدن نمپهراسند. توان این ابرانسان های نیمه خدا از توان انسان های معمولی، فراتر است. آنها فرزندان کینگ کونگ و زن بلوندند و با نسب بردن از موهای رنگی مادرشان ثابت میکنند که انتخاب مرد گوریلی درست بوده است. برای همین، حتی ژاپنی ها که زمانی دشمن امریکا رهبر فعلی جهان غرب بودند هم وقتی



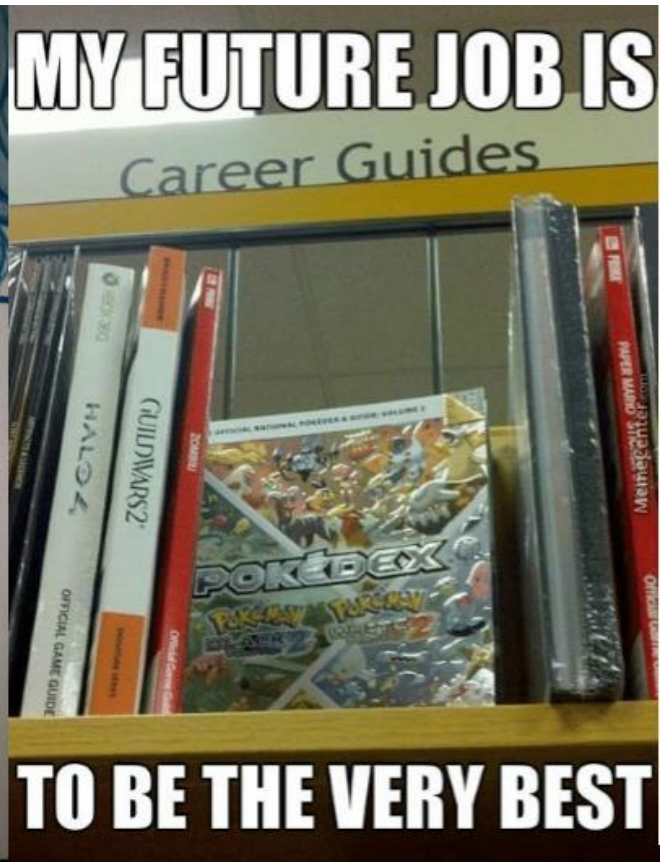
دنبال کردن

history.unified



ابرانسان هایشان را در انیمه به بیرون فوران میکنند آنها را با ظاهر انسان های بلوند و چشم رنگی نمایش میدهند. این مشخصه ها اکنون بیشتر به اروپا نسبت داده میشود. اما ژاپنی ها آنها را آنقدر اغراق شده نمایش میدهند که بیشتر اروپایی ها را نیز مشمول نگردد. این باب طبع رهبران اروپا هم هست. چون برایشان بسیار مهم است که مردم خودشان نیز شدیداً احساس معمولی بودن و خود تحقیری داشته باشند و فقط رهبران اروپایی را از جنس سرافیم تلقی کنند. از اینرو چنانکه انتظار میرود محصولات فرهنگی ژاپن، بده بستان افسانه









پردازی یهودی از سمت اروپا با تکنیک ژاپنی است که در آن همه چیز فقط یک آبرنگ



آسیایی خورده است و محتویات، تماما اروپاییند. این موضوع اخیرا در بازی کامپیوتری "الدن رینگ" که نتیجه ی همکاری "میزاکی" ژاپنی با "مارتین" انگلیسی است، اثبات شد.

مارتین که نویسنده ی داستان پرفروش "بازی تاج و تخت" است از فرقه ی "طلوع طلایی" است که از شعبه های تنوسوفی به شمار میرود و تالکین نویسنده ی رمان تخیلی مشهور دیگر "ارباب حلقه ها" نیز از همین فرقه برخاسته است. پس عجیب نیست که داستان این بازی نیز در جهانی خیالی و به همان شکل دو رمان فوق، کپی شده از جهان ما اتفاق می افتد و جالب این که در این جهان نیز ابتدا اژدهایان را داریم و سپس غول ها را، و از غول ها گوزن سانانی پدید می آیند که انسان ها از نسل آنهایند. یکی از این انسان ها، زنی به نام مریکا است که فرقه ی "طلایی" را احتمالا به کنایه از فرقه ی "طلوع طلایی" تاسیس میکند. شوالیه اش گادفری که با او ازدواج میکند اولین الدن لرد این فرقه و نمادش شیر است. قدرت مریکا از درختی به نام "اردتری" می آید و تنها دشمن این درخت، شعله ای نابودکننده در سرزمین غول ها است که مریکا را به جنگ غول ها و تلاش برای نابود کردن آنها وا میدارد. در زمان نبرد با غول های مو سرخ، تاثیر آنها سبب پیدایش نیمه ای





## Elden Ring: How to Beat Godfrey & Hoarah Loux

By Jake Su



Marika is at the center of everything in Elden Ring, and fans have slowly been piecing together her story and motivations.

مردانه از مریکا میشود که موی سرخ دارد و ازاینرو "راداگون" (خان سرخ) نامیده میشود. مریکا گادفری و مردمش را تبعید کرد و با راداگون ازدواج نمود. قبل از این مرحله البته مریکا در حین نبرد با غول ها راداگون را به جنگ دشمنان دیگرش در کاریا فرستاد که مرکز جادوگران ستاره شناس بود. راداگون در کاریا با ملکه ی آنجا به نام رنالا ازدواج کرد تا صلح برقرار شود. اما برای ازدواج با مریکا، رنالا را رها کرد. فرزندان راداگون و رنالا، رانی —شاهدخت ماه- و پراتو ریچارد و ژنرال رادان بودند. رادان که در جوانی پیرو گادفری بود، نشان شیر قرمز را به وام گیری از سرانش یا نشان شیر گادفری بر روی زره خود و سربازانش حک کرده بود. او در جوانی به آسمان ها سفر کرده و صور فلکی را شکست داده بود تا از سقوط آنها بر روی زمین جلوگیری کند و ازاینرو به فاتح ستارگان معروف شده بود. او به مرور، اینقدر رشد کرد و غولپیکر شد که دیگر نمیتوانست روی اسب سوار شود. خواهرش رانی که میخواست سروری کاریا را بازگرداند، با کشتن شوالیه گادوین، نیمه خدایان را به جان هم انداخت. در جریان این جنگ ها، رادان در اثر نفرین دشمنش ملینیا، دیوانه شد و به جانوری وحشی مسخ گردید و در بیابان ها از گوشت شوالیه های مرده تغذیه میکرد تا جایی که شوالیه هایش ناچار شدند طی فستیوالی، به او مرگی پرافتخار اعطا کنند تا از عذاب خلاص شود. داستان بازی، از اینجا آغاز میشود. در صحنه ی آن، تارنیشد ها یا مردم شوالیه گادفری، در حال بازگشت به میدانند و رانی، قصد نابودی نظم و ایمان و برقراری شب و ظن را دارد تا با احیای دوباره ی ستارگان، کاریا را به قدرت برساند. ما در این بازی، به جنگ نیمه خدایان میرویم و در پایان، برای دنیا تصمیم میگیریم: میتوانیم دنیا را نفرین و نابود کنیم، دوره ی ستاره ها را به ارمغان بیاوریم و یا الدن لرد عادی شویم.

در این بازسازی، راداگون به عنوان نیمه ی مردانه ی مریکا و نتیجه ی تاثیر غول های







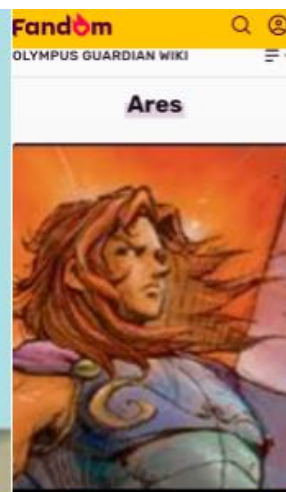
r/Eldenring • u/-tyranosaure- • Mar 25 '22 •

1 2 4 1 1

I painted Marika & Radagon FanArt



سرخ مو، تکرار داستان انسان اورانگ اوتان زاده یا کینگ کونگ زاده است و رادان پسر راداغون فرم اصیل تر و در نتیجه غول تر او که شاگرد یک مهره ی سوخته به نام گادفری بوده و در نتیجه نشانش شیر گادفری است که به رنگ پدرش سرخ است. راداغون یا خان سرخ، بیشک مارس یا مریخ سیاره ی سرخ است که همان آرس خدای جنگ است و مریکا ونوس یا آفرودیت معشوقه ی مارس که معادل سیاره ی زهره است. مریخ، سیاره ی جنگسالاران ترک هون بود و این جنگسالاران بنا بر افسانه ای به راهنمایی گوزنی به مجارستان وارد شده اند و این ورود، منشا اقوام وارانگین شد که ظاهرا همان فرانک ها بنیانگذاران امپراطوری مقدس روم به رهبری مذهبی کلیسای رم هستند. گوزن یک توتم



# Ares and Aphrodite





# Radagon of the Golden Order

Elden Ring >



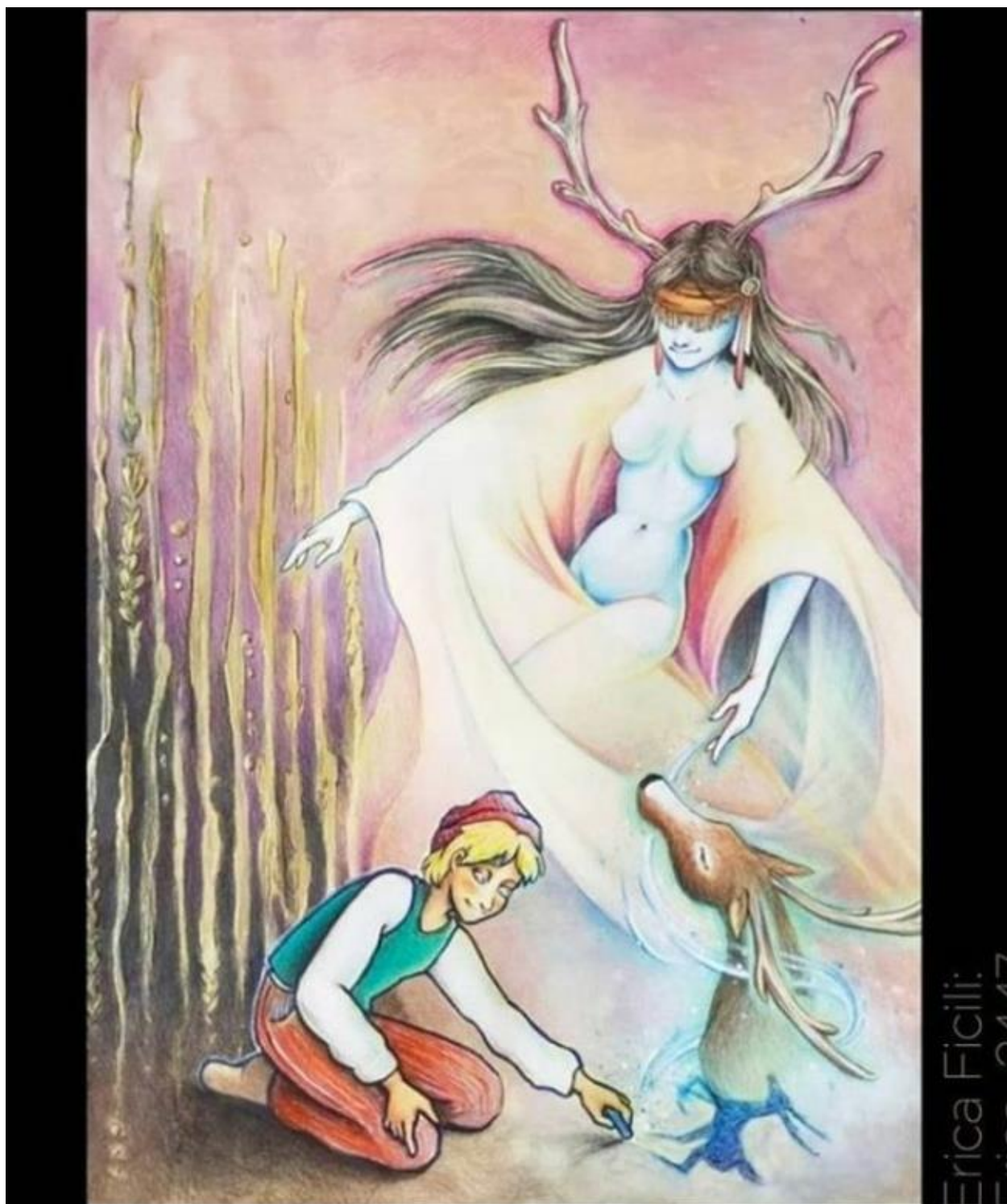
polygon.com

## Elden Ring boss guide: Radahn

*He stopped the stars.  
Now you'll stop him.*



رایج در بین تاتارها بخصوص مجارها بوده و دانشمندان معتقدند توتمی بودن جانورانی چون خرگوش و گوزن به سبب دم کوچک آنها است که آنها را در مرحله ی بین حیوان و انسان نشان میدهد. حکما به همین دلیل است که در الدن رینگ، گوزن سانان مرحله ی بینابینی غول ها و انسان ها خوانده شده اند. رادان نیز در انعکاس این جانورزادگی در چهره ی خود، بسیار اصیل ظاهر شده است و از اینرو شیر او اگرچه شیر گادفری است ولی مرحله ای رو به عقب گام برمیدارد درحالیکه از جهت مادر نیز قدرت نجومی کاریا که جانشین حکومت بابل است را به ارث برده و با این قدرت، به جنگ ستارگان که تعیین



کنندگان سرنوشتند میرود تا برتری انسانی را جار بزند. اما غلبه ی توحش، او را به  
جانوری وحشی و دیوانه مسخ میکند و این الگو از سرنوشت نبوکدنصر فرمانروای  
بزرگترین تمدن کهن و رهبر مادرشهر جهان باستان یعنی بابل وام گرفته شده که دقیقاً چنین  
سرنوشتی داشت. اما جالب ترین مطلب این است که رادان در یک قتل آیینی، مقدس شده







است درست مثل تمدن بابل که ابتدا نابود و سپس الگوی پیشرفت تمدن شده است. درواقع، سرنوشت نبوکدنصر، یک الگو برای بازگشت به اصل تمدن است و رونوشت مدرنش در مصر قرن 19 مورد توجه قرار گرفته بود که الیستر کراولی، هرم بزرگش را با برج بابل







مقایسه میکرد. اینجا محل تقدس مارس بود که کراولی، نام بومیش را "ست" یا "سوت" میدانست. ابوالهول که شیری با سر انسان بود با قرار گرفتن در کنار هرم بزرگ، آشکارترین الگوی ستایش جنگ و درنده خویی انسانی در محلی است که کراولی حتی نام آن یعنی "قاهره" را مرتبط با مارس میدانست. البته ست را با سر سگ بیشتر شناخته ایم چون کراولی او را در خدمت ستاره ی سیریوس یا شعری معروف به کلب آسمانی توصیف کرده از آنرو که جنگسالاران در این محل، به پیروی مردان آسمانی از سیاره ی سیریوس درآمده اند که ال بیلک، این مردان را موجوداتی قوی هیکل و پرمو اما با چشمان گربه توصیف کرده است. گربه گون بودن معنیش در این ترسیم روشن است. گربه فرم زنانه ی شیر ابوالهول است و موجودی دوجنسی را تصویر میکند. گربه، الگوی "باست" الهه ی



**Facebook's a lot  
like Ancient Egypt ...**



**writing on walls & worship of cats**

**THAT IS ENOUGH**



**INTERNET FOR TODAY**



# How Egyptians viewed cats



شهوت است چون زن ها در آلت جنسی خود، تصویر ناقص یک عضو جنسی مردانه را دارند و برای همین است که آمازون ها یا نژاد زنان جنگاور بی شوهر را در افسانه های یونانی به ذهن متبادر کرده اند. معرفان آسمانی باست، فرهنگ آیین های ارجی سبت و یوگای جنسی را به آدمیان آموزش دادند. کراولی، یزید ابن معاویه را پیامبر این قوم آسمانی میدانست و یزیدی های کردستان را شاگردان این مسلک میخواند. کراولی، کلمه ی "باستارد" به معنی حرامزاده را مرتبط با نام "باست" میدانست همینطور "بیست" به معنی چهارپا را فرافکنی باست به مخلوقات افسانه ای نیم حیوان-نیم انسان چون سنتاور و ساتیر و فاون ارزیابی و به ایدئال بودن انسان جانور آسا و غریزی در این کیش منوط میکرد. به



نظر او حتی داروینیسیم نیز در همین راستا حرکت میکند. چون مخلوقات مزبور، نماد انسان اولیه اند و میمون اکنون درحالی انسان اولیه است که لغت "مانکی" از "مانیکان" به معنی انسان کوچک می آید و نام های شمشیر و اورانگوتان نیز به معنی انسان جنگلی است. از همه گویاتر نیز "گوریلا" برای گونه ی گوریل است که در اصل، عنوان زنان افسانه ای پشمالوی جنگل نشین در افسانه های آفریقای غربی بوده و این به موجودی دوجنسی در حد باست و آمازون ها نزدیک است. فیلیپ خوزه فارمر، تجسم زن حیوان مانند در خرافات قدیم را به الگوی تجسم مادر به صورت "لاولی بیست" (حیوان دوست داشتنی) نسبت میدهد. کراولی که خودش یک "اوتو" یعنی ایلومیناتی رسوخ کرده در فراماسونری بود،





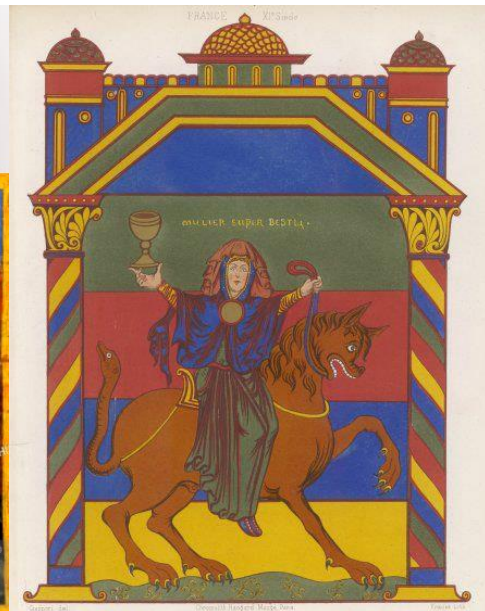


مدل فلسفی و راهبر مکتب سیریوس را فرقه ای به نام "ستاره ی نقره ای" خوانده که منظور از ستاره ی نقره ای در این عنوان، ستاره ی سیریوس است. فرقه ی مزبور، باست را "بابالون" خوانده و به او هویت "روسپی بزرگ" یا "بابیلون هرزه (هور)" را داده بودند که تجسم مونث شهر بابل بوده است. کراولی این فرقه را مدل اولیه ی فرقه ی ایلومیناتی آدام وایسهاپ و رتچیلدها میخواند.:

“aliester Crowley and the sirians”: preston Nicholas, peter moon:  
[zamandayalculuk.com](http://zamandayalculuk.com)



Stock Photo - Germany: The Whore of Babylon, Revelation 17:1-18. Illuminated miniature from the Ottheinrich Bible —



بابالون کراولی، در اصل صورت فلکی سنبله بود که زمان، او را برای دوره ی بعد از صورت فلکی اسد (شیر) به عنوان محل استقرار ادیان سنتی قرار میداد. زمان خود به مار اوروبوروس تشبیه میشد و این درحالیکه جهان بعد از اسد، خود شیر سابق بود که حالا با مار زمان ترکیب شده و به اژدها بدل شده بود و حالا همان اژدهایی بود که قهرمان انسانی برای تصاحب الهه باید مقتولش میکرد.:

“the book of thoth’: liber lxxviii: chap11

درواقع قهرمان، خودش بخشی از اژدها است و اژدها را میکشد تا خود بتواند مانند آن را تولید کند. علت محبوبیت تمثیل سر بریده ی مدوسا در نگاره های فراماسونی و شیطانپرستی نیز همین است. چون مدوسا زن ماروشتی بود که وقتی پرسئوس قهرمان، سرش را قطع کرد، قطرات خورش که بر زمین میریخت هر کدام خود تبدیل به یک مار میشدند. اینجا ما داریم اژدهایی را میبینیم که مرد گوریلی، زن گربه ای را از چنگ او به





دنبال کردن

helenskullduggery  
Skullduggery Tatu



۳۰۳ پسند

Thanks so much to [@hkloud](#) loved [helenskullduggery](#)  
doing this version of the whore of Babylon.  
[@skullduggery\\_tatu](#)



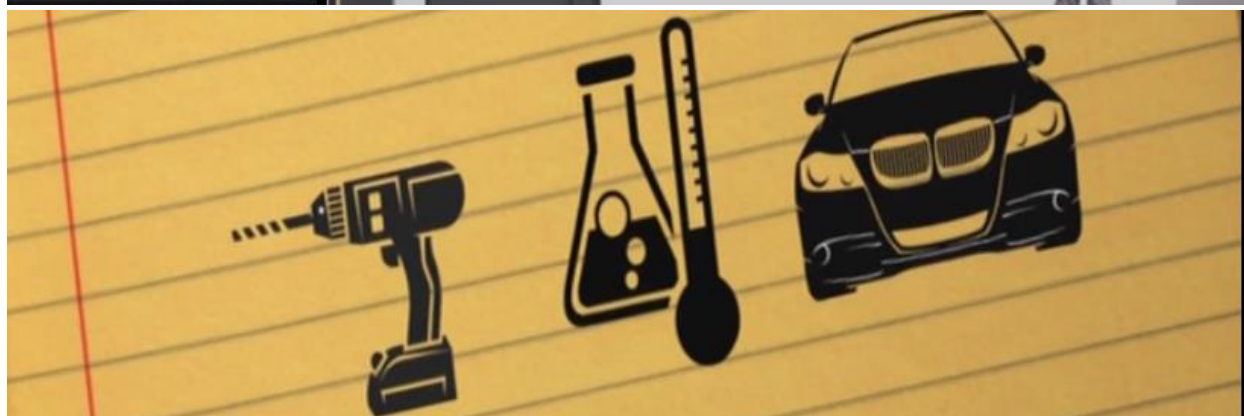


Head of Medusa (Drawing by Wagrez).



در می آورد و این قرار است به جانشینی غول ها و سپس انسان ها با اژدها ها تبدیل شود. اژدها نیز همانطور که دیدیم، آیین نخستین جهان است که تاثیر زمان، کار آن را به تولید انواع خدایان و مذاهب - بنا بر تز الدن رینگ: در عصر غولان- کشانده است. ولی مذهب جدید که انسان های متعارف یا به قول الدن رینگ همدوره های مریکا (امریکا)، آن را پذیرفته اند، مذهب پول است که به همه چیز به چشم بازار نگاه میکند و تمام جنگ ها و

سرکوب ها را به جهت دفاع از "بازار مقدس" جایز میدارد. برای او خدایان و مذاهب و ادبیات سنتی نیز همانطور که الدن رینگ نمونه ای از آن را به دست میدهد، سوژه ی خرید و فروشند و برای بر ساخت بازاری خود مقتول و از نو زاده میشوند درست مثل مدوسا که به خون میغلند تا مارهای جدید تولید کند. این را میتوان با بازتولید ساتورن خدای سبت









**Sabbath by  
Rothmansmoker on...**

...

**Secret Ancient Neo-Platonic/Satanic Saturn  
Cult Hand Symbol**

به دست پسرش ژوپیتتر مقایسه کرد درحالیکه ژوپیتتر همان یهوه خدای یهودیت است بوده که به عصر فرمانروایی پدرش ساتورن خاتمه داده است.





تصاویر واقعی از حفاری غیرمجاز مردم روستای  
اطراف هلیل رود، این فیلم توسط خود  
روستاییان ضبط شده است



تصاویر واقعی از حفاری غیرمجاز مردم روستای  
اطراف هلیل رود، این فیلم توسط خود  
روستاییان ضبط شده است

با این حال، در بازار بزرگ امروز، پدیده های فرهنگی خطرناک ترین خصوصیت خود را در مقایسه با پدیده های اقتصادی دیگر، هنوز حفظ کرده است و آن این که پایه ی فرهنگ، اطلاعات است و اطلاعات وقتی تبدیل به وسیله ی دائم امرار معاش میشوند نادقیق میشوند.







این مشکل در قدیم هم وجود داشته (شغل روحانیت، آشکارترین جنبه های چنین بی دقتی هایی را ارائه کرده است) ولی در دوران امروز که مشغله ها زیادند و معجزه های قدیسین پیشین، دیگر به مسائل روزمره ی مکانیکی تبدیل شده اند مشکل، ابعاد جدیدی پیدا کرده

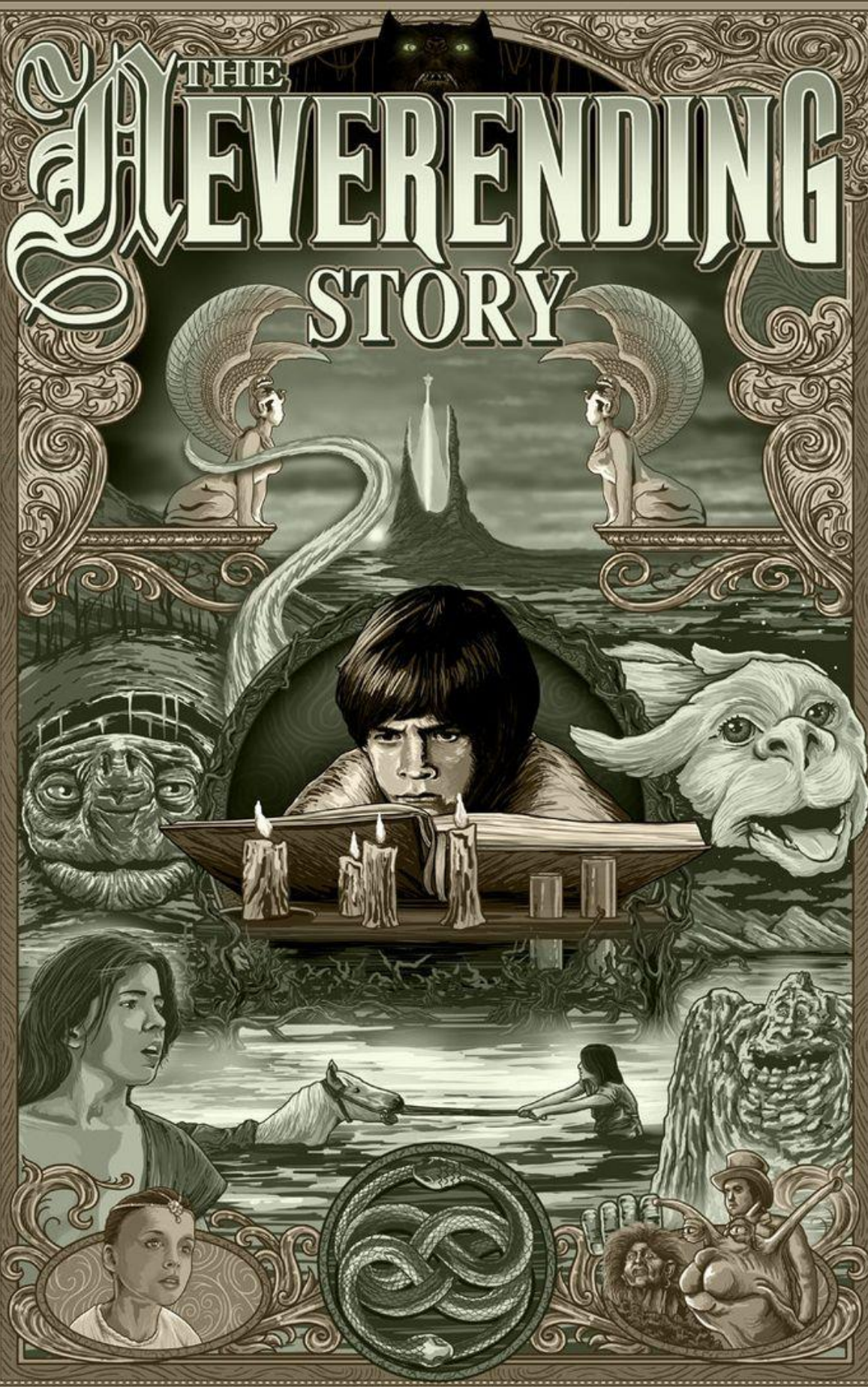




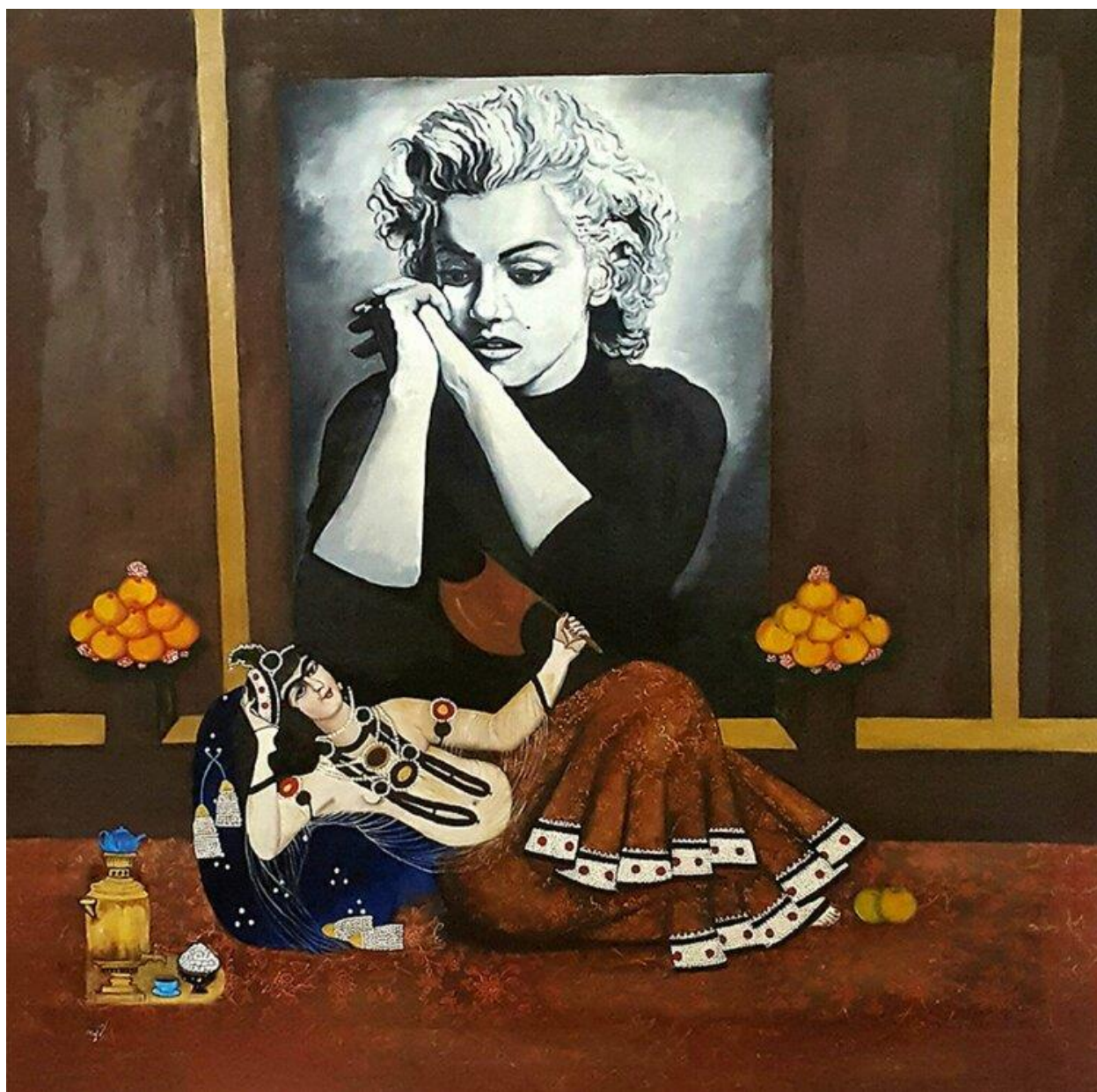
است. عبارتی از "کوره سیکا" سردبیر سابق گاکر و بنیانگذار وبلاگ گای دبلیو ال) در این مورد گویا است: «مشکل این است که صبح بیدار میشوید و میفهمید بیست دقیقه دیرتان شده، بنابراین باید قبل از صرف قهوه، به سرعت چند چیز بنویسید و آیا کسی هست که از











پیامدهای این موضوع عذاب نکشد؟» (دروغ‌گوهای دوست داشتنی": رایان هالیدی: ترجمه ی رضا اسکندری آذر: نشر خوب: 1399: ص164)

اطلاعات رسانی الآن شغل است و تجارت. ولی این خیانت به اولیای فرهنگی که قبلاً مسئول اطلاع رسانی بودند نیست. بلکه برعکس، اطاعت ناخودآگاه از آن چیزی است که فرهنگسازان سابق به عنوان مسئولان تقلید از مسیحیت در همه چیز، برای سال ها در لا به لای اطلاعاتشان به ما رسانده بودند. کد این دستورالعمل در خود مذهب مادر و در آنچه به قلم خود کشیشان درخصوص بزرگترین و جهانی ترین جشن آن یعنی کریسمس، واقعه ای که به قول خودشان، مسیح را وارد تاریخ کرد و خدا را انسان قابل مشاهده نمود، داده شده



است آنجا که میخوانیم کریسمس در محل آخرین قرارگاه ساتورنالیا وقتی که خدای زحل و خدای خورشید یکی شدند قرار گرفته است و کریسمس امروز، در محل جشن ساتورن پدر ژوپیتز (یهوه) برگزار میشود. عصر ساتورن عصر طلایی بود و تفاوت ارباب و برده که محصول عصر ژوپیتز است در آن وجود نداشت. برای همین به پاس آن، مردم برای مدتی شادند و روسا با زیردستان برابر. اما نیل هیگ، مطلبی فراتر از این میبیند. در کریسمس، بچه ها از دری به دری میروند تا از مردم، پول و شیرینی بگیرند و برای طمعکار بودن در آینده، آماده شوند. رقابت از طمع زاده میشود و طمع از رقابت بچه ها در هدیه گرفتن از بزرگترها. در انگلستان، آیین مربوطه باکسینگ نام دارد به نام باکس ها یا جعبه هایی که بابانوئل در آنها به بچه ها هدیه میدهد. ولی باکسینگ هم املا و هم آوا با معنای دیگر این کلمه یعنی بوکس کردن و مشت زدن به کار میرود که رقابت انسان ها بر سر جایزه یادآور بازی وحشیانه ی مربوطه است. انگار که این موضوع تا حالا به صورت ناخودآگاه در ضمیر همه نفوذ کرده باشد درست در ایام کریسمس، مردم به فروشگاه ها هجوم می آورند و تمام خوراکی ها و وسایل دیگر را میخرند مگر به خاطر طمع سایرین چیزی بعدا گیرشان نیاید چنانکه در کریسمس 1980 در انگلستان آنقدر نان در یخچال ها منجمد شد که مدتی قحطی نان پیش آمد. این، دقیقا همان چهره ی دوم بابا نوئل است که در قدیم، همراه او به خانه ها میرفت: کرامپوس یا شیطان بزمانندی که بچه های بد را تنبیه میکرد. او تجسمی از بز ساتورن بود که صورت فلکی ماه کریسمس یعنی جدی را تشکیل میداد. بابا نوئل هدیه دهنده و کرامپوس تنبیه کننده، دو جنبه ی متفاوت جامعه ی مسیحی را نشان میدادند و این که یادبود ژوپیتز برای پدرش ساتورن، چرا باید بهانه ی مجسم شدن او به صورت مسیح باشد. حالا کرامپوس را به جز در بعضی ممالک آلمانی کمتر میبینیم و بابا نوئل هم جامعه ی اسقفیش را ترک گفته و در ژاکتی قرمز-سفید رنگ با کالسکه ای که گوزن های شمالی میکشندش به سرزمین های مسیحی سفر میکند. چون بابا نوئل الان خود ساتورن یا

مردان خردمندی که در جستجوی مسیح تازه متولد شده هستند نمادی از سه ستاره در کهرنبد شکارچی در صورت فلکی شکارچی هستند.

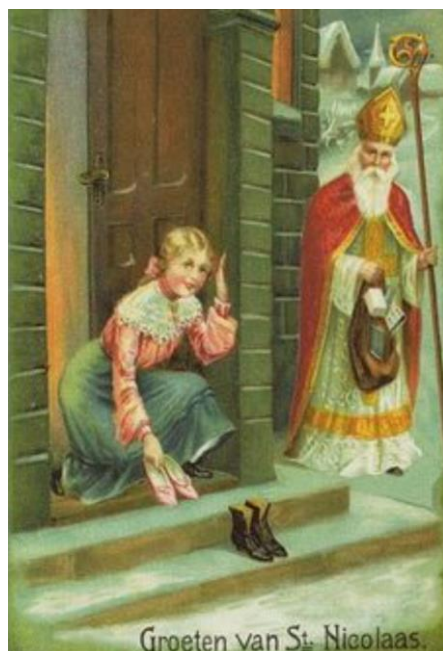


مصری ها اوریون را به عنوان «اولین بار» پدر ایزیس (به عنوان آدم/یتاج) می شناختند، و تثلیث مصری نیز به چهار متصل است.









کرامپوس است. لباس سفید و سرخش، رنگ های آمانیتا موسکاریا را تداعی میکنند: یک نوع قارچ توهمزا که در ساتورنالیا مصرف میشد. این قارچ بیشتر زیر درخت کاج میروید و تقدس کاج در کریسمس نیز از اینرو است. گوزن شمالی به این قارچ علاقه ی خاصی دارد و برای همین مرکب بابانوئل است. این بابا نوئل، با خدای وقت، مناسبت چندانی ندارد





چون حکم ساتورن را دارد که مدتی قدرت را از دست پسرش به درمی آورد. این به سنت حکومت شاه احمق ها در کریسمس برمیگردد که در آن، به سبب همپایه شدن مردم با هم، ابلهان ادای شاه درمی آورند. آپولیون از مسخ شدن لوسیوس به الاغی در ساتورنالیا خبر میدهد و این که او پس از طی داستان هایی مجددا انسان شد. خرسواری مسیح هم باید با همین مطلب مرتبط باشد. نرون که عدد ابجد نامش 666 و تجسم آنتی کریست یا دجال است در جوانی نقش شاه قلابی ایام ساتورنالیا را بازی میکرد. از قضا این جناب آنتی کریست بعدا واقعا امپراطور شد و دستگاه روم نیز این اجازه را به او داد؛ درست مثل مسیحیت که اجازه داد میانپرده های کافرانه اش کل زمان را در اختیار بگیرند و دوران بازار را به وجود آورند.:

“felices saturnales”: neil hauge: 19 dec 2016: bibliotecapleyades.net

بازار، آنقدر مسئله ی آشکار و واقعی ای است که شاید ربطش به یک بابا نوئل قارچی هیروتی معلوم نباشد. اما اتفاقا اهمیت مسئله در توهم افکنی این بابا نوئل است. او به جای



بز دریایی برج "جدی" به عنوان مظهر ساتورن نشسته است که تجسم آیین سبت و خدای آن ساتورن نیز هست. این بز از اعماق دریای متشتت می آید که در کتاب ازدها:

### The book of the worm

تجسم هیولای بینظمی یا تهاوت است که به دست مردوخ یا مدل دیگر ژوپیتتر سرکوب شده است و این ازدها در مقام دریا، بینظمی های ذهن بشر در آنچه بعدا ناخودآگاه نامیده شد را نشان میدهد که در موقع رویا خود را نشان میدهند. شیطان در ناخودآگاه لانه دارد و در موقع خواب، مستی و مصرف مواد مخدر بهتر خود را نشان میدهد. "ایوس" (عیوض) جن راهنمای الیستر کراولی، و «تلمای تایفونی» کنت گرانت که همان کتولهوی افسانه های لاوکرافتی است، هر دو متوجه نفوذ در ذهن با تاثیرگذاری بر رویا و نشانیدن یک عقیده در ذهن افراد بودند و بحث هایی را حول ذهن مطرح میکردند که بعدا پایه ی روانکاوی یونگی شدند. لاوکرافت که یک هیولای آبری ساکن در دریا بود کاملاً با خدای دریا که به

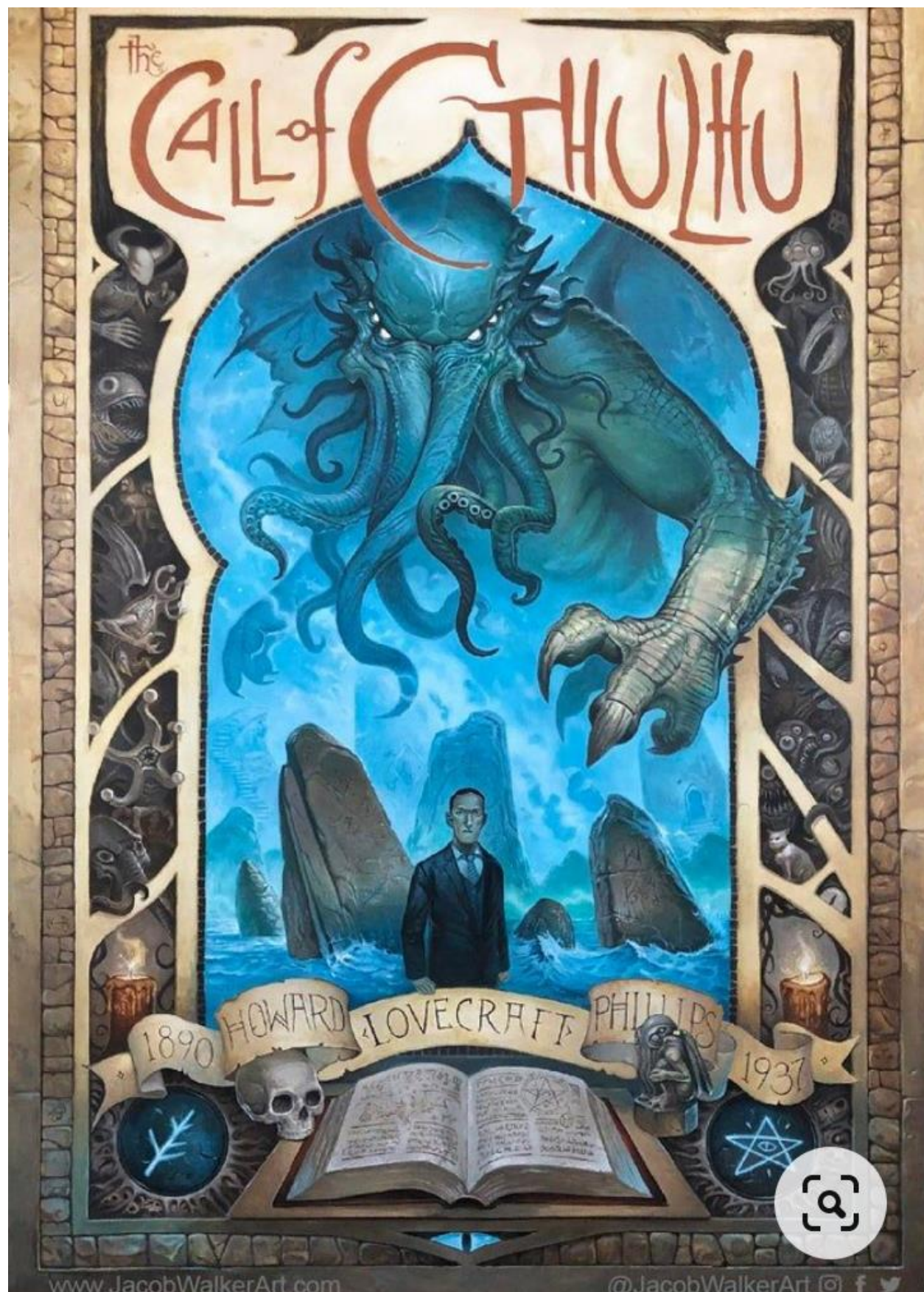


**The World of Lovecraft**



**F. Wesley Schneider**









easternbodywesternmind

..

"Thelema postulates that the origin of the world lies in the union of two opposites, the vast emptiness of pure possibility, and the infinitely small and dense point of pure actuality"



نام های داگون و حنا و پوزیدون مشهور بود قابل تطبیق بود و کراکن یا ازدهای دریایی داستان پرسئوس نیز در خدمت پوزیدون خدای دریا بوده است. گرانت که یک اوتو یا



**Cthulhu Mythos Art:**  
**Shadows of the Game**



**Cthulu arising**



ایلمیناتی نفوذ کرده در فراماسونری بود نقش بسیار مهمی در جامعه ی علمی پوشیدن این خدایان افسانه ای و به خدمت اداره ی جامعه ی مادی درآمدن آنها داشته است. تلمای







**Shane...**

152 followers



**Follow**

# That Old Black Magic

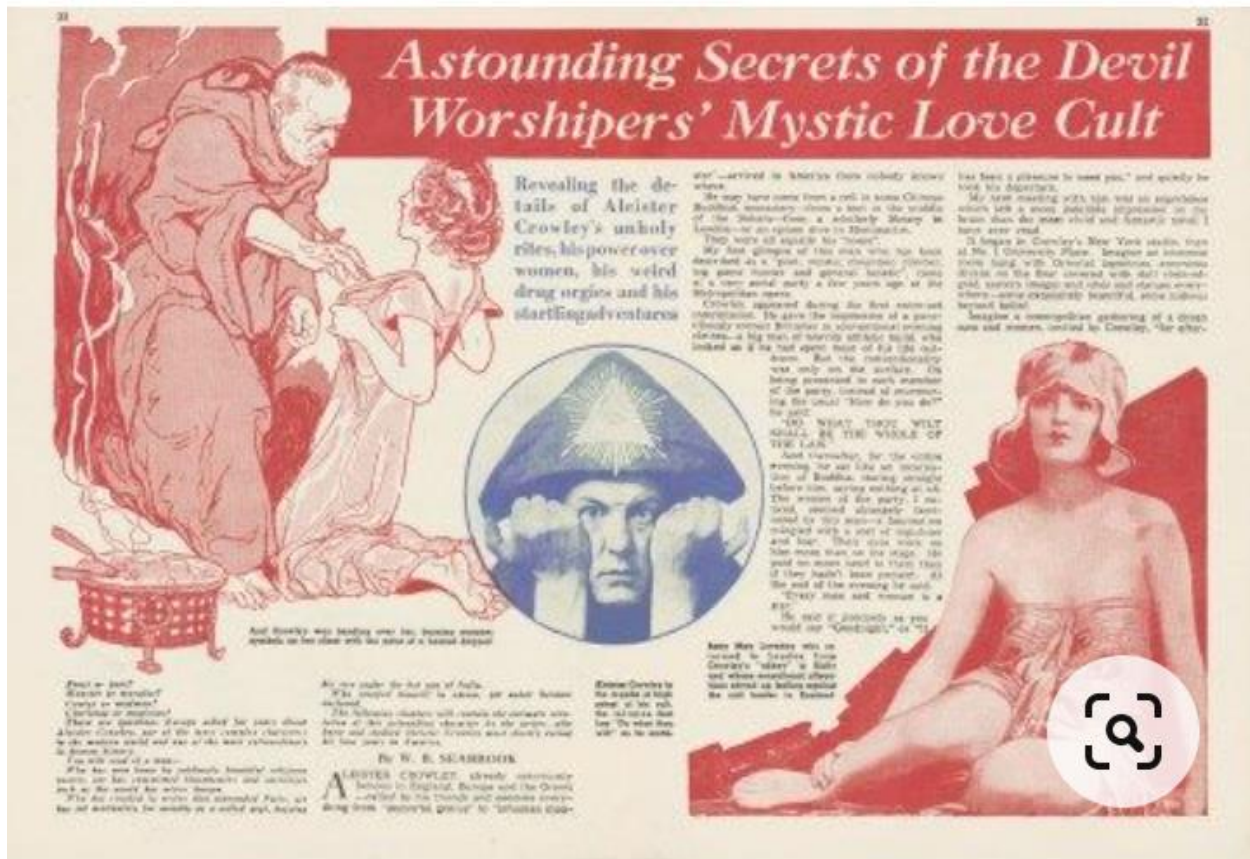
Aleister Crowley

تایفونی او در خدمت تایفون هیولا بود که گرانت او را همان ست یا خدای جنگ مصری



میدانست و با شیطان برابر میکرد. بولتون، معتقد است که اگرچه مطالب عنوان شده بیشتر از زبان اقوام شرقی هستند ولی عملی شدنشان به توان جامعه ی یهودی-مسیحی غربی نزدیکتر بوده است چون در آنجا داستان فرشتگان هبوط کرده یا شیاطین را داریم که به انسان ها تمدن می آموزند و در غرب سابقه دارد که به رئیس این فرشتگان موسوم به عزازیل یا سمیازه به صورت یک «معلم» نگاه کنند. الیستر کراولی نیز خود در ابتدا عضوی از فرقه ی انگلیسی گلدن داون (طلوع طلایی) بوده که ادعای دنباله روی از سنت انوخی دکتر جان دی –جادوگر دوران الیزابت اول- را داشته اند و مکتب انوخی، منسوب به درس آموزی انوخ از فرشتگان هبوط کرده است که همان خدایان افسانه های کلدانی و مصری و یونانی-رومی تلقی شده اند. کراولی که قانون تلما را از ترکیب میستیسیسم با نیچه حاصل کرده بوده، برای توفیق در جانشین کردن مسیحیت با آن، به چنین سرمشق هایی نیاز داشته است. به این دلایل، منابع کراولی و لاوکرافت یکسان به نظر میرسند. کتاب قانون کراولی قابل مقایسه با "الأصف" یا «کتاب عرب» لاوکرافت است. آنچه لاوکرافت،





"کدات" مینامد همان است که کراولی "حدیث" میخواند و "یوگ شوئوٹ" که در کنار کتولهو خدایان مورد توجه آصفند، همان "سوت-تحت" کراولی است.:

"the influence of ho lovecraft on occultism": kr. Bolton; the irish journal of gothic and horror studies: iss9: feb 10,2011

تویاس کورتون در مقاله ی "الیستر کراولی و یزیدی ها" از کتاب «الیستر کراولی و ازوتریسم غربی» (انتشارات دانشگاه اکسفورد) عنوان کرده است که "ایواس" (عیوض) جن عربی که راهنمای الیستر کراولی در آیین های جنسی بوده، در اصل یک خدای یزیدی بوده و کراولی از کیش او در برسازی قانون تلما بهره گرفته است. با این حال، جامعه ی یزیدی به هیچ وجه ریشه ی دنیای لیبرال امروزی نیست. ویدئوی ضبط شده از قتل فجیع یک دختر یزیدی توسط جمع کثیری از مردان همکیشش فقط به جرم تغییر آیین برای ازدواج با یک مرد مسلمان نشان میدهد "ملک طاووس" خدای این جامعه ی متعصب، جز در همویتی با ابلیس یا شیطان، هیچ ارتباطی به ساتن لیبرال جوامع رز-صلیبی اروپایی ندارد. مایکل استیلی، جامعه ی یزیدی را ماهیتا "آنتی تلمایی" میخواند و میگوید هرچه کوچکتر شدن و زوال یافتن تدریجی جامعه و آیین های یزیدی در اثر بدبینی و آزار دولت





...

الايزيدية **Yazidi** @Ezidi2 ٥٠ دسامبر ٢٠٢٠



Yazidis retreated to the hills and remain a small oppressed community and had only limited contact with other religious groups, and they have become closed community, which has also led to many untrue accounts about them being published in the literature.



Two Yazidi women



Yezidi women from different parts of the Kurdistan region, mostly from Lalish and Jengal but also some visiting from Germany, waiting for the daily communal lunch in the holy Yezidi temple Lalish. (Photo: © Rosa Burç).



Post-Card by Sarrafian brothers of Beirut of a group of Yezidis of Jabal [mountain] of Sinjar at the Iraqi-Syrian border. The Yezidi started settling in the mountain beginning in the 13th. century following the severe persecution by the Zengid Atabeg of Mosul, Badr al-Din Lulu. and later by the frequent Ottoman campaigns against the Sheikhan Yezidis north of Mosul. The mountain was a strong hold of the Nestorian Christians, who's Diocese ceased to exist after the 17th. century. The first of many campaigns by the Ottoman Turks, against the Yezidis of the Mountain, called by the Turks "THE SACLI DAGH", the mountain of the "HAIRY ONE'S", was carried by Melek Ahmad Pasha, the Vali of Diyarbekir [ 1640],

عراق و جوامع همسایه این امکان را به جوامع رز-صلیبی داده تا شیطانپرستی این قوم تو دار و مرموز را هر جور که دلشان بخواهد تخیل کنند و آن را اساس شیطانپرستی خودشان قرار دهند و چه بسا تلاش از بالا برای انحلال این مذهب از زمان صدام تاکنون، سعی





- Medio Oriente e Dintorni

Yezidis – A Kurdish  
community under  
persecution

## Yezidi, the Peacock worshipers: the memorial and some prayers

عمدی در خلاص شدن از وجود تاریخی این قوم در جهت از بین بردن رد این است که  
یزیدی ها هرگز یک جامعه ی نیو ایجی برخاسته از تلما نبوده اند.

“the yezidis and the peacock”: Michael staley: lashtal: 21/04/2011

اما چرا یزیدی ها آن هم وقتی درباره ی مراسم جنسی آیین های کرد همسایه مثل اهل حق (علی الهی ها) اطلاعات بیشتری شنیده شده است؟ احتمالا دلیل این است که خالد ابن یزید ابن معاویه شاگرد جادوگری به نام مورینیوس بوده و گسترش دهنده ی آیین های هرمتی و کیمیاگری در جهان تصور شده و "کتاب مورینیوس" او یکی از بنیان های کیمیاگری رز-صلیبی در غرب محسوب میشده است. پس اگر پدرش یزید همانطورکه یزیدی ها فکر میکردند تجسد ملک طاووس (ابلیس) در زمین بوده و خالد راه پدرش را دنبال کرده، یزیدی ها دلیلی برای این هستند که آنچه تا حال درباره ی سرنوشت جامعه ی مسیحی غربی دیدیم از شرق آمده و شرقی ها نیز باید مثل غربی ها در راه بازگشت به اصل، به بازارپرستی جادویی غربی روی آورند. بازار بر تجمل استوار است. گناه یزید ابن معاویه هم آلوده کردن مذهب اسلام به تجمل و جادوی ثروت بود. اخیرا اطلاعات بیشتری از سازوکار این اسطوره یافته ایم و کشف کتیبه ای با جمله ی "ذکر الله یزیدو الملک" در اردن، مجددا بحث یزیدابن معاویه را که هیچ مدرک باستانشناسی وجود تاریخیش را تایید نکرده بوده به جریان









انداخته است.

این کتیبه قطعاً ارتباطی با یزید روایات اسلامی ندارد. چون اولاً رسم الخط آن، رسم الخط نسبت داده شده به اسلام نیست و از نوع عربی نبطی با نوعی وفاداری به هیروگلیف آرامی —بطوریکه حرف "ر/ز" آن، وابستگی قمری از خود نشان میدهد— به شمار میرود و حتی عمداً نشان صلیب هم در خود دارد. از آن مهمتر این که شاه یاد شده یعنی "یزیدو" ملقب به "الملک" است و نه "امیرالمومنین". باستانشناسان عرب کاشف، از این یزید مستقیماً متوجه گزارش های بیزانسی منسوب به نونوس از "امبروس" (عمرو یا عمر) و یزیدوس (یزید) پسران کایسوس (قیس) شاه حجری ها شده اند. حجری ها البته از اشرافیت کندی ها در عربستان مرکزی شمرده شده اند. ولی گزارش نونوس از تلاش قیس برای حمله به فلسطین، احتمال مهاجرت گروهی از آنها به منطقه ای نزدیکتر مثل اردن را وارد میکند. همین احتمال درباره ی "یزید ابن کبسه الکندی" نیز وجود دارد که پس از شورش علیه ابرهه شاه یمن، با قوم خود به سرزمین جدیدی به نام "نبطیم" کوچید و در آنجا حکمرانی کرد. وسوسه کننده است که این نبطیم را همان پایتخت نبطیان یعنی اردن بخوانیم ولی مسافت چنین مهاجرتی آنقدر زیاد است که کاشفان احتمال آن را کم میدانند.:

“an early Christian Arabic graffite mentiching yazid the king”: younis alshdaifat, ahmad aljallad, yezad alsalameen, rafe harasheh: willey online library: 24 nov 2017

حجر آكل المرار



منظور از حجرى ها در گزارش السلامين و بقيه، خاندان "حجر آكل المرار" بنيانگذار پادشاهى كنده در نجد است. نوه ي او حارث ابن عمر به عراق حمله كرد و حيره را فتح نمود. اما المنذر شاه لخمى حيره به قدرت بازگشت و با كشته شدن حارث و 50 عضو ديگر خاندان سلطنتى، حكومت كندى ها رو به زوال نهاد. اين زوال، خود را با تجزيه ي پادشاهى كنده به چهار حكومت اسد، تغلب، قيس و كنانه نشان داد. قبيله ي قيس بر نواحى شمالى شبه جزيره ي عربستان مسلط شد و من فكر ميكند شاه قيس حجرى نونوس، درواقع روايت ديگرى از قيس هاى برآمده از پادشاهى حجر كندى باشند. تكميل كننده ي اين شخصيت ها، امروالقيس ابن حجر الكندى است كه پدرش توسط قبيله ي بنى اسد يعنى يكي از حكومت هاى برآمده از فروپاشى پادشاهى حجر به قتل رسيده است. امروالقيس به حارث پادشاه غسانيان سوريه پناه برد و بعد به حضور امپراطور روم رسيد ولى به دست امپراطور مسموم شد و در آنقوره (آنكارا) درگذشت. حماسه ي مشهورى درباره ي او وجود دارد كه بنا بر قراين، در بصره ي عراق تنظيم شده است. همين نکته ما را و ميدهد كه محل حوادث روايت اوليه ي داستان را به عراق مرتبط تر ببينيم. اسد در لغت به معنى شير است و لخم هم كه توتام شاهان حيره بود همان شير درنده مى باشد. قتل حجر كندى به دست بنى اسد، در حكم نابودى حكومت حجرى ها به دست بنى لخم حيره است. قاعدتا به همين دليل است كه امروالقيس به غسانى ها كه دشمنان حيره اند متوسل ميشود. حكومت مسيحي غسانى در سوريه بوده و يزيد ابن معاويه حكرمان دمشق كه شخص مسيحي دوستى توصيف شده، با دو شاهزاده خانم غسانى ازدواج کرده بوده است. ميتوانيم گامى جلوتر بنهيم و عنوان كنيم كه نام امروالقيس ابن حجر لغتا همان عمرو ابن قيس حجرى در روايت نونوس و برادر يزیدو الملک است. به نظر ميرسد يزید و عمرو يا امرو دو نام مختلف براى حجر باشند. يزید به معنى ايزد يا خدا است و عمرو يا امرو به معنى امير و پادشاه درحاليكه خود حجر به معنى ظاهرا بى ربط سنگ، سايه، حفاظت، پناه، عقل، و بازداشتن و منع كردن است. معنى آخر كه اخلاقى است، به معنى قبلى حالت مذهبي ميدهد و تبلور



همه ی اینها در اصلی ترین معنای حجر یعنی سنگ، تشبیه مسیح به "صفا" یا سنگ را به یاد می آورد. شمعون ماهیگیر که احتمالا شکل دیگری از خود مسیح است ملقب به پطرس یعنی سنگ بود. مقر حکومت نبطی ها در اردن یعنی صلح را به یونانی پطرا به همان معنای سنگ میخواندند. اگر فرض کنیم که حجر مثل عیسی خدای مجسم است معنی جمله ی "ذکر لله یزیدو الملک" میشود «ستایش مخصوص خدایی است که انسان ایزدی و پادشاه است.» و این ما را به یاد "شاه یهود" بودن عیسی مسیح می اندازد درحالیکه او همچون امروالقیس، تاج و تختی نداشت. شاهان همه از نسل نمرود ابن کوش شاه بابل در نزدیکی حیره بودند که سیاهان و بخصوص حبشیان همتباران اویند. ابرهه شاه یمن که یزید ابن کبسه علیه او شوریده بود عامل حبشیان بود. کبسه احتمالا تلفظ دیگری از عنوان حبشی است. قیس هم تلفظ دیگر "کیس" یا "کوش" به همان معنای حبشی است. احتمالا چون در یمن به سبب نزدیکی با افریقا سیاهان بیشتر حضور داشتند کندی ها که لفظا همان کلدی یا کلدانی های عراقند به آنجا انتقال ذهنی یافتند. بنابراین یزید ابن قیس، همان یزید ابن کبسه و به معنی مرد ایزدی از نسل حبشیان و معرف نسب بردن به نمرود و شاهان است. خدای انسانی و شاه آواره ی ما در قالب امروالقیس درست مثل مسیح به دست رومیان کشته میشود ولی با زهر. اینجا او به سقراط نزدیک میشود که توسط یونانیان — که در قالب بیزانسی ها برابر با رومیان میشوند— با زهر به قتل رسید آن هم به سزای زیر سوال بردن خدایان یونان درست همچون حواریون مسیح. لغت سقراط، در لغت، شکل دگرگون شده ی لغت صخرت یا صخره به همان معنای سنگ است. سقراط درست به مانند مسیح باعث





WELL, KHADIS?  
IS THIS **ALL** YOU CAN  
SUMMON AGAINST  
ME?

OR DO YOU **FEAR**  
THOSE WITH A **LION'S**  
**HEAD ON HUMAN**  
**SHOULDERS?**



A **LION'S**  
**HEAD?** NO...IT  
CAN'T BE!

BUT WHY **ELSE**  
SHOULD I NOT BE ABLE  
TO **HARM** HIM?



YOUR BOLTS ARE  
**WEAKENING**, KHADIS!  
HAVE YOU **NOTHING**  
**LEFT?**

OR DO  
YOU WANT TO GIVE  
IT **ONE LAST**  
**TRY?**



KHADIS,  
WHAT'S **HAPPENING?**  
YOU'VE GOT TO **STOP**  
**HIM!**

I'VE  
BEEN **TRYING**  
**TO**, BUT...BUT  
CAN'T YOU SEE  
**APEDEMAK**  
MERGING WITH  
HIM AS WE  
**SPEAK?**

**APEDEMAK**  
HAS **TURNNED**  
**AGAINST**  
**ME!**



ایجاد تغییرات سیاسی در شهر خود شده بود بی این که هیچ پست سیاسی ای اشغال کند. بی تاج و تخت بودنش در عین قدرت سیاسی، باز یادآور عنوان دیگرش عمر یا امپروس است که یک خلیفه ی قدرتمند صدر اسلام تلقی شده است. عمر، بزرگترین امپراطوری زمان خود را تاسیس کرد درحالیکه همچون مردی عادی و در حد مردم معمولی قلمرو خودش زندگی میکرد و از آنجاکه محافظی نداشت در مسجد و هنگام ادای نماز، توسط یک برده ی پارسی مسیحی به سهولت ترور شد. وقتی این روایات را روی هم جمع میکنیم میبینیم که یزید ابن معاویه خلیفه ی هوسباز تجمل پرست و بی توجه به دستورات خدا، با تمام این شخصیت ها و عناوین منافات دارد. اما میبینیم سیر منطقی آنها به یزید می انجامد. براینکه این شخصیت ها شاهزاده ای را نشان میدهد که به حد مردم عادی سقوط میکند و آنها را تایید مینماید. در قدیم معمولاً فقط خاندان های اشرافی بودند که فرزندان خود را باسواد میکردند و تربیت می آموختند. حال اگر اشرافی دانشمند به میان مردم سقوط کند و مجدداً به قدرت بازگردد یک عامی خواهد بود با قدرت یک شاه و هیچ چیزی جز یزید ابن معاویه از آن درنخواهد آمد. معنای خدا بودن یزید همین است: فردی عامی و نادان در مقام سلطانی دانشمند و تاییدکننده ی تفکرات عامیانه و مضر. این یزید پسر معاویه است چون معاویه حکومت عرب را رومی کرده است و رومی قاتل مسیح است چون با پذیرفته شدن حقانیت امپراطور روم، شخصیت مقدس قبلی یعنی امروالقیس در ذهنیت مردم به قتل میرسد همانطور که یزید جای عمر خلیفه را میگیرد. این نکته ی جالفتاده ی ایدئولوژی های تاریخی مانند کربلای جمهوری اسلامی و عمر پرستی داعشی است که با حذف نمادگرایی از داستان هایشان، مردم عامی را به جنگ یزیدهایی امروزی در خارج از چارچوب ایدئولوژی خود میفرستند و متوجه نیستند که تولید یزید، نتیجه ی عامی گرایی است و ایدئولوژی خودشان هم ناچاراً یزید تولید خواهد کرد. اتفاقاً بنیاد این عامی گرایی کاملاً





خدایی و مذهبی است حتی وقتی به بی خدایی بینجامد. چون اولاد نمرود شاهند بدان سبب که خدایان هبوط کرده اند. آنها همان بنی الوهیم یا پسران خدا در تورانتند که پس از آمیزش با زنان زمینی، ویژگی های ماوراء الطبیعی خدایان را با آمیختن به خون انسانی، اسباب تهیه ی خون خدایی و انسان های فرابشر کرده اند. تمام انسان های وارسته و درست و والامنش، از نسل بنی الوهیمند و ماوراء انسان. پس انسان های عامی چیزی جز جانورانی بی ارزش نیستند. وقتی مردی که از نسل خدا است و او را مسیح خوانده اند به عامی بودن و انسان فقیر و بی چیز بودن صحنه مینهد و مردم بی قدر را تایید میکند درواقع معنیش این است که خدا عامی بودن را بر با تربیت بودن و وارسته و با سواد بودن برتری داده است. در این لحظه جد خدا تغییر شخصیت میدهد و از پرسئوس به کینگ کونگ سقوط میکند.





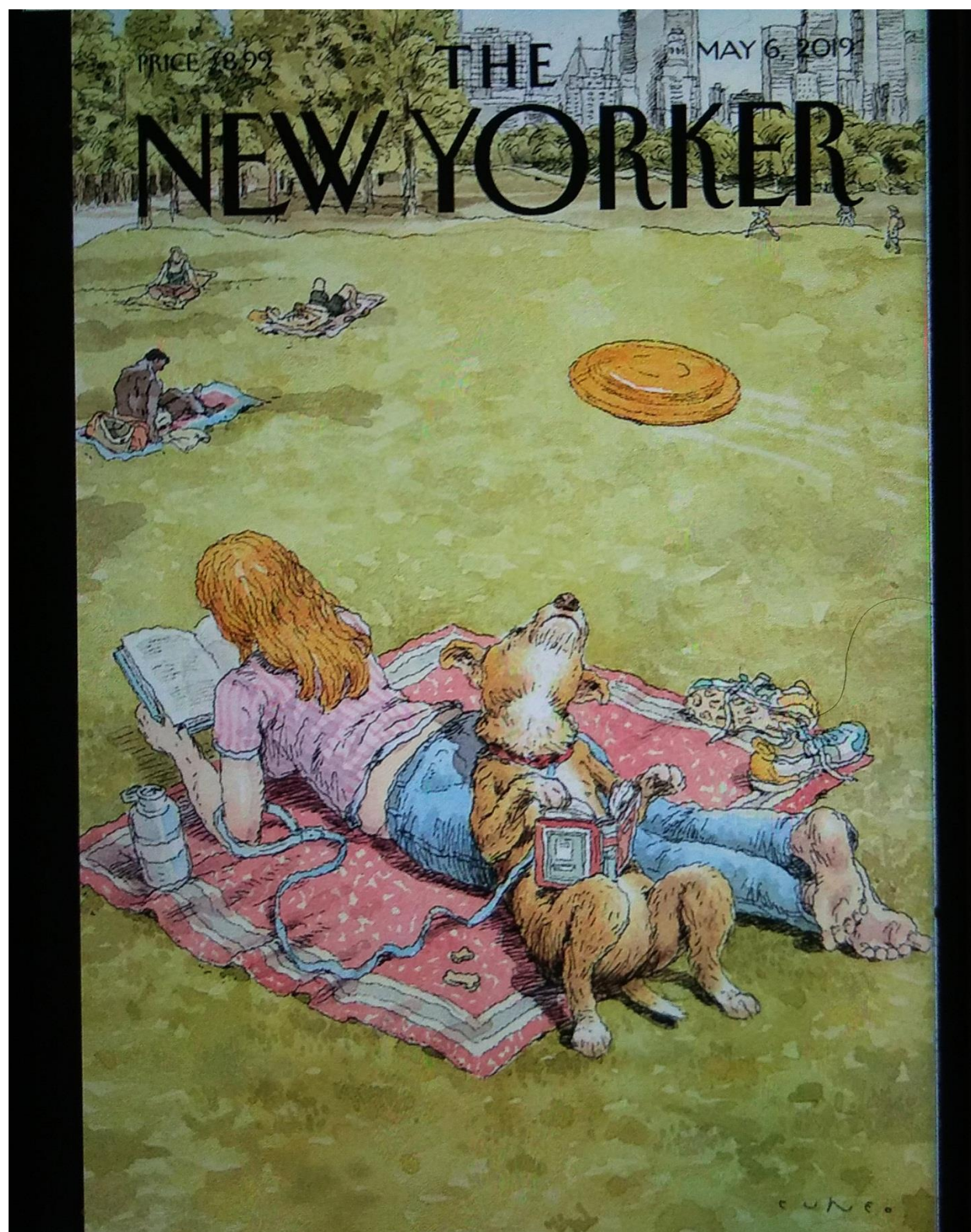




کینگ کونگ، همان میمون وحشی داروین و خدای زمینی است که پس از هبوط از آسمان، با زن زمینی برگزیده آرمیده و نسل انسان های خدایی را تولید کرده که حالا دیگر هیچ



نیستند جز جانورانی جنگجو، به شدت غریزی، و در بهترین حالت ابله و بازیگوش.  
ماری لوییز فون فرانتس محقق و روانشناس سوئیسی و شاگرد کارل گوستاو یونگ، این

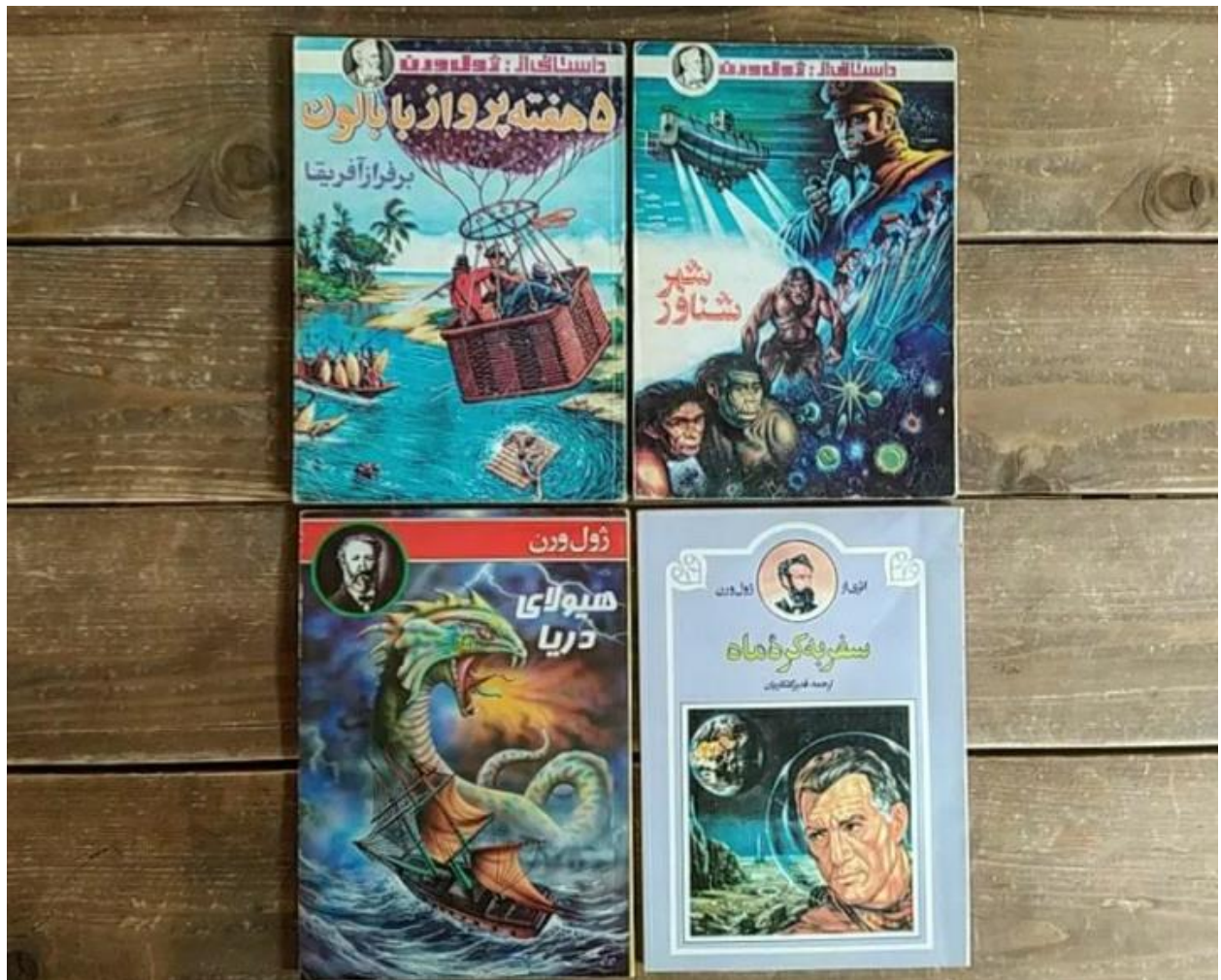




تصویر غریزی و حیوانی از مرد را آنیموس یا جنبه ی مردانه ی زنان میخواند و درمقابل، زن جذاب فانتزی های جنسی را که مرد میمونی را به خود جذب میکند انیما یا جنبه ی زنانه ی مرد در نظر میگیرد و میگوید که مرد و زن برای جذب کردن همدیگر، نیمه ی موهوم طرف مقابل را در خود تقلید میکنند هرچند استقبال از این تقلید به دلیل عدم امکان تطابق انسانی فیزیکی با فانتزی شخصی، تقریباً همیشه سرخوردگی به دنبال دارد. به گفته ی فون فراننتس، «انیما و آنیموس متقابلاً یکدیگر را تحریک میکنند.» (مقاله ی "فرایند تفرد" از فن فراننتس در "چهار مقاله ی یونگی": ترجمه ی مهدی سررشته داری: نشر مهراندیش: 1399: ص77) وی در ادامه







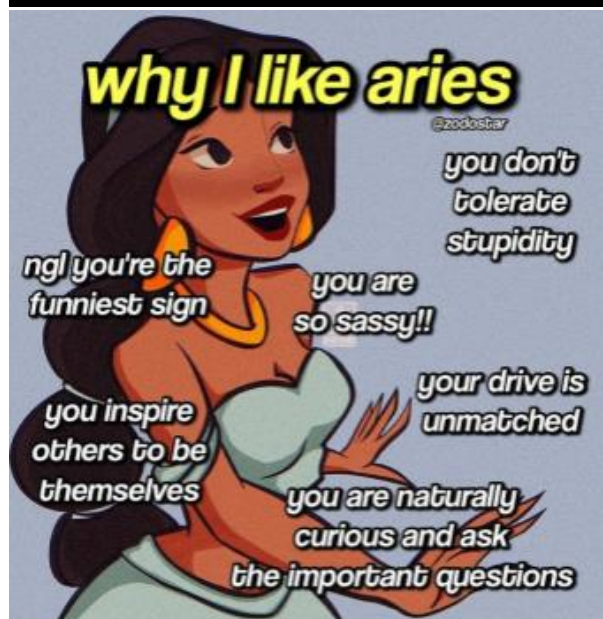
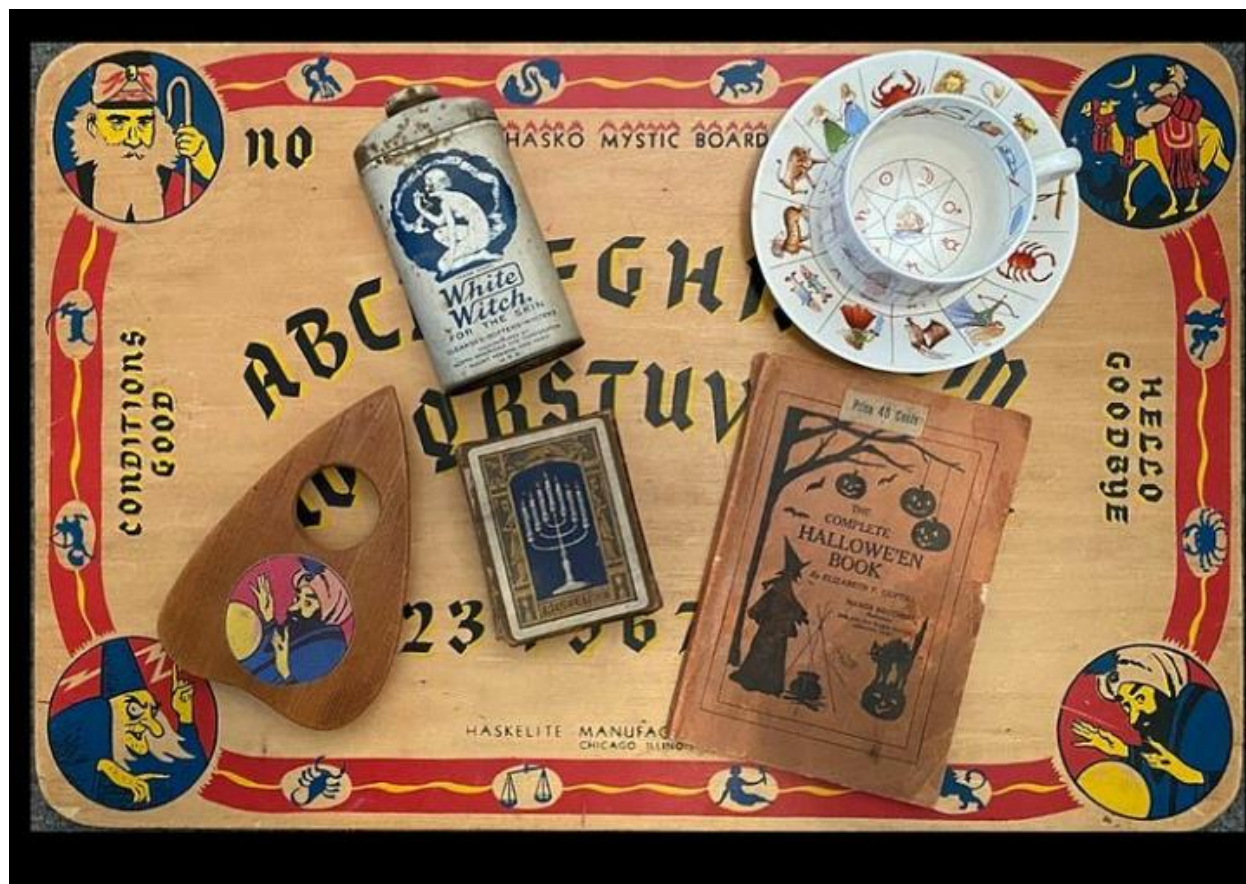




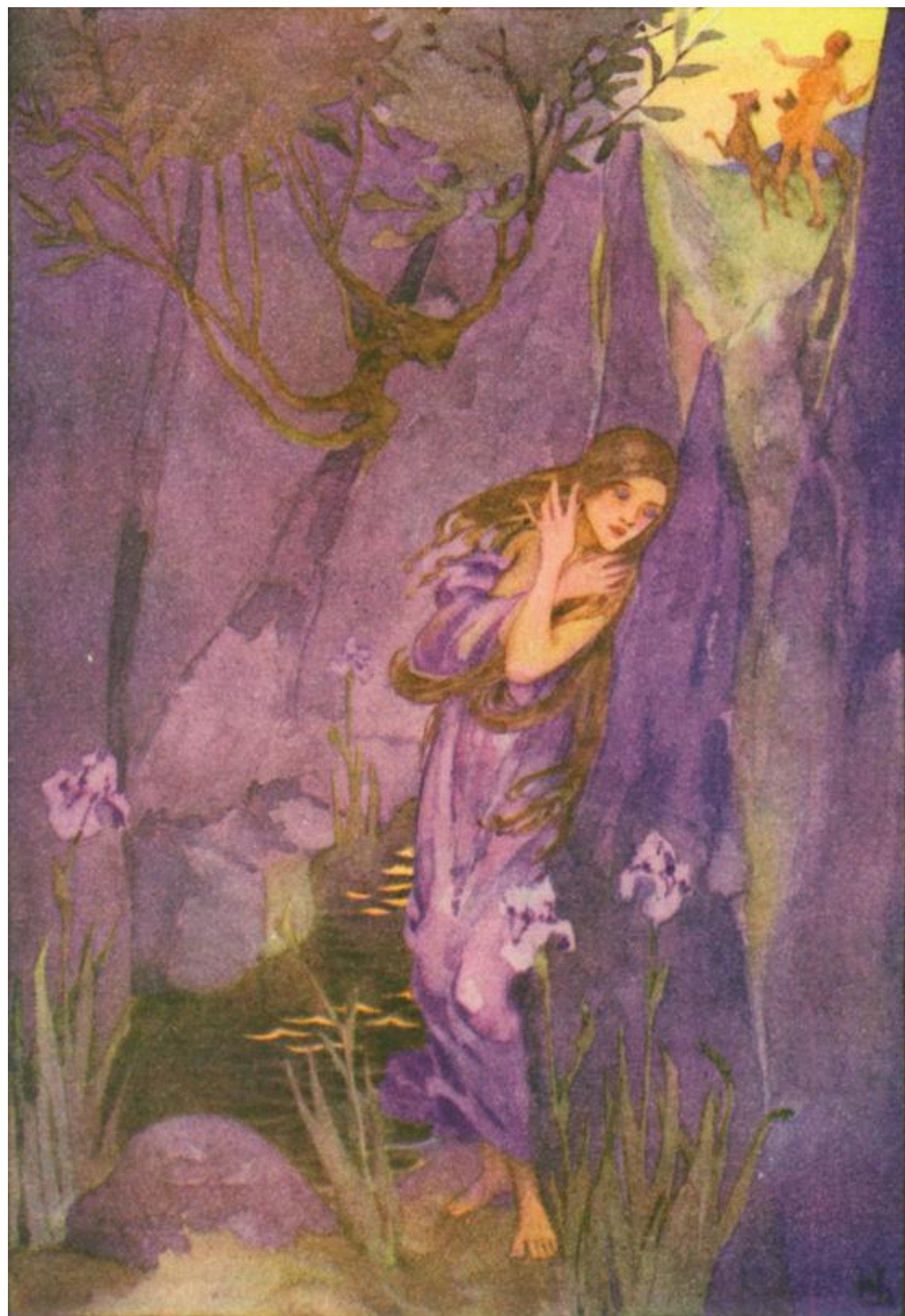
مینویسد: «وقتی شخص در درون خود به اندازه ی کافی با آنیما یا آنیموسش کلنجار رفته، به نقطه ای رسیده باشد که دیگر خود را به طور ناخودآگاه با آنها یکسان تلقی نکند، ضمیر ناخودآگاه یک بار دیگر در رابطه با ایگو شکل نمادین جدیدی به خود میگیرد و به صورت



هسته ی روان یعنی "خویش" درمی آید. خویش وقتی در رویای یک زن تشخیص پیدا میکند، به صورت یک پیکره ی مادینه ی برتر مثلا همچون یک کاهنه، جادوگر، مادر زمین یا یک خدای طبیعت یا عشق متجلی میشود. در رویاهای یک مرد، شکل کسی را که پاگشایی











میکند مثلاً یک گوروی هندی، پیرمرد حکیم، یک روح طبیعت، یک پهلوان و امثالهم را به خود میگیرد. یک قصه ی پریان اطریشی چنین نقل میکند: پادشاهی سربازی را به نهبانی از تابوت یک شاهدخت سیاهپوست که جادو شده، میگمارد. همه میدانند که او هر شب زنده میشود و نگهبان را تکه پاره میکند. سرباز نگهبان که نمیخواهد بمیرد، در کمال نومیدی به جنگل فرار میکند و در آنجا به "یک چنگ نواز پیر که دست بر قضا خود خدا است" برمیخورد و این نوازنده ی پیر به او نصیحت میکند که در جاهای مختلف کلیسا پنهان شود تا شاهدخت سیاهپوست نتواند او را پیدا کند. با کمک این پیرمرد معجزه گر، سرباز موفق میشود که از حمله ی شاهدخت سیاهپوست بگریزد و به این طریق میتواند او را نجات بخشیده، زنده کند. با او ازدواج میکند و شاه میشود. اگر به زبان روانشناسی صحبت کنیم، چنگ نواز پیر که در واقع امر خود خدا است، نماد "خویش" است. او به سرباز که همان ایگو است، کمک میکند تا بر پیکره ی آنیمایی مخرب غلبه کند و حتی او را نجات بدهد. همانطور که گفتیم در زنان، خویش یک شکل زنانه به خود میگیرد.» (همان: ص 78)

بحث های بالا به لحاظ محتوایی، کاملاً یونگیند. دکتر روزبه توسرکانی در جلسه ی چهل و یکم روانشناسی خود در در دانشگاه تهران عنوان کرده که یونگ در 1927 زمانی که مقاله ی "زن اروپایی" را مینوشت آنقدر درگیر آرکه تایپها نبود ولی به آنیما و آنیموس اعتقاد داشت و بر نقش فرافکنی آنیمای مردان به زنان در انحطاط زندگی خانوادگی در اروپا تاکید

میکرد. یونگ، این انحطاط را بخشی از انتقال مرکزیت فرهنگی از اروپا به امریکا و این واقعیت میدانست که اروپا از این به بعد در بحث فرهنگی، صرفاً یک مقلد بی چون و چرای امریکا خواهد بود. تئوسرکانی، این پیشبینی را به مقایسه‌ی بودریار بین اروپا و





امریکا مرتبط میکند که بر اساس آن، اروپا هیچوقت کاملاً مدرن نبوده و تنها امریکا است که یک تنه مدرنیست و پست مدرنیست انتشار میدهد اما جالب این که امریکایی ها هیچ ایده ای از این که چرا تغییرات بروز میکنند ندارند و فقط از تغییرات تبعیت میکنند و آنها را به تولید انبوه برای فروش به جهان می‌رسانند چرا که تئوری سازی همیشه مختص اروپاییان بوده و آنها هرچه را که در فضای سنتی اروپا نتوانسته اند اجرا کنند در امریکا به عظمت رسانده اند تا اروپایی ها با طیب خاطر کپشان کنند. ظاهراً اورانگ اوتان تئوسوفی بریتانیا هم همینطوری بدل به کینگ کونگ امریکایی شد اما موفقیتش به یک پیشینه ی خرافی کهن بسته بود که جهانیان در هیاهوی کرکننده ی بینش علمی، از نجوایش غافل مانده بودند.





